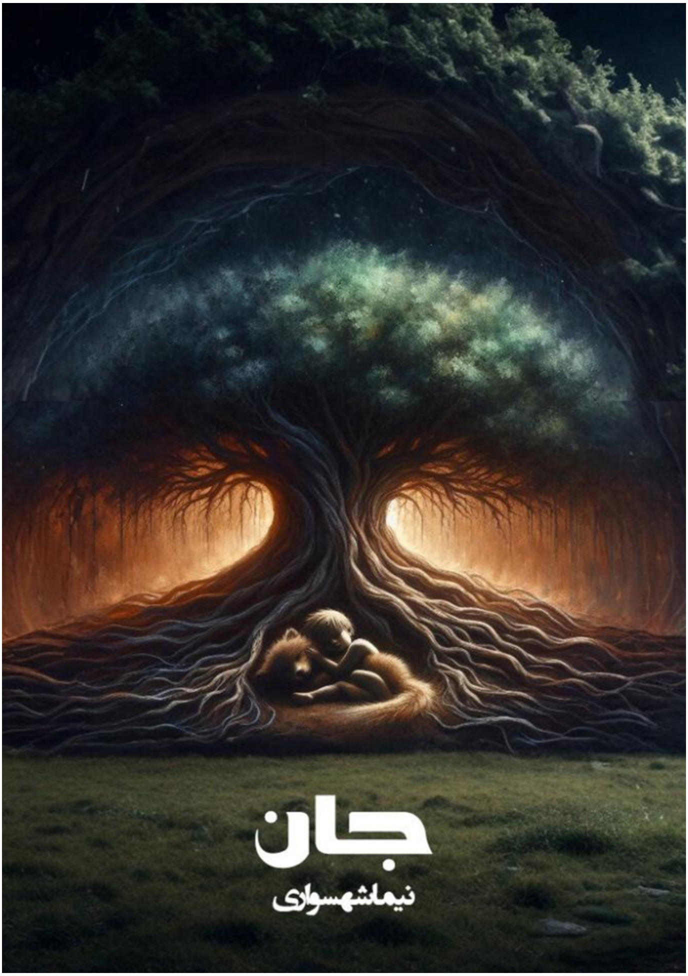

جان
نیماشهسواری

سخنی با شما

به نام آزادی، یگانه منجی جانداران.

ای به چشم بخورد و همگان راهایم چنین نگاشته‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌بر خود وظیفه می واسطه آن برخی رااز این درخواست باخبر سازم. نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به چنین‌به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک‌افکارش را نشر دهد. بر خود، ننگ دانست تا به را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد؛ زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست، حال دگربار بازگو شود.

کران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که‌های بی‌به پا خاستم تا برابر ظلم غایت و هدف را هماره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم سازم؛ رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، ها است گیاهان، حیوانات و انسان.

دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است، قانون‌بر خود ننگ می رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون‌با مدد از علم و فناوری امروزی، می گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد؛ زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت گاه‌شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد. من خود هیچ ام از ناشران کتب، نشر ندادن این‌هایم را بر کاغذ، جان درخت، نشر ندادم و تنها خواسته‌نگاشته رسانی‌ها بر کاغذ است؛ حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌نگاشته.

گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان، این جانداران والا،توان با بهره‌امروز می مدد از این‌شک بی‌دانید که بی‌ایستادگی کرد؛ پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و برنگاشته نیز هیچ توانید از فناوری بهره بگیرید تاعام درختان می‌بهره از کشتار و قتل‌این پیشه پا فشارید، بی حق و قابل تکریم گرددکردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به.

امید آزادی و رهایی همه جانداران‌به

فصل اول

پیشینیان

!!!جان

.اش ارزشی والا را در خود جای داده استجهان پیرامون ما، با تمام وسعت و بزرگی

بینیم در سراسر این خاک موجودات فراوانیگذاریم، میزمانی که در کره خاکی پا می هاکنند، حیوانات، نباتات و انسانزندگی می

چه چیزی در وجودشان والاتر از این گوهر نایاب است، دلیل وجودیت، زنده ماندن و ادامه زند و جان‌ای در دست به ریشه خود می‌مایه است و حال انسان با تیشه‌حیاتشان همین دُر گران گیرد و در این گرد باطل به دور خود و دیگر جانداران طواف مرگ‌ستاند، جان از جان می‌می .کندمی

خویشتن والاتر دیده و اشرف موجودات خوانده شده است تا شاید در سر آخر در طول این .ها جان خویشتن را هم دریده ببیندجان دریدن

لیک در آن دورترها چه طور در آن نخستین روزهای وجودیتش بر این کره خاکی، آنجا که هاهنوز تاجی از حماقت بر سر نگذاشته بود، آنجا که خودش را هنوز بخشی از همین جان زیست؟دید آن روزها چطور می‌می

یابید که از آن‌کنید در می‌نگرید و بیشتر از آن دوران مطالعه می‌ی انسان می‌وقتی به گذشته ،نخستین روزها چنین سودایی آدمیان را در بر نگرفته بود

دیدند نه چیزی فراتر از آن، این رؤیای باطل‌ها هم خودشان را بخشی از همین دنیا می‌آن .مان را ترسیم کرده استچندی نیست که همراه ما شده و آیین و طریقت زندگی

ها سال، آدمیان در کنار دیگر جانداران زندگی کردند و نه خویشتن را به حدبه طول میلیون ها کشیدند و نه دیگر جانداران را به خاری و به اعماق خاک نشاندند، بلکه مثال‌اعلای آسمان .کردنددیگر موجودات، زنده بودند و زندگی می

زدند زیرا طبیعت و ساختارها گیاهخوار بودند و لب به گوشت نمی‌به طول تمام این سال .خوار پا به جهان گذاشته بودندگونه بود و گیاه‌های بدنشان این‌اندام

ها سال‌خواری آدمیان به میلیون‌تاریخ وجودیت بشر را اگر تکه و پاره کنیم، قدمت گیاه اندخوار شده‌رسد و نشاندن این طول از تاریخ در کنار چند هزار سالی که گوشت‌می ی جانداران‌ی این موضوع است که ما حتی از لحاظ ساختاری و طبیعی هم در دایره‌دهنده‌نشان .گرفتیم‌خوار قرار نمی‌گوشت

دارد تا به این موضوع پی ببریم و بدانیم که انسان ازیکی از عللی که آدمی را بر آن می ها با گوشت و جان حیوانات‌ها و قیاس آن‌خوار بوده است عطر و بوی گیاهان و میوه‌نخست گیاه ،است

ها است که میل وها دارد و با استشمام همین‌آدمی به ذات میل به خوردن و بو کشیدن میوه کند، حال عطر و بوی میوه را با گوشت قیاس کنیم و ببینیم چگونه آدمی که به‌اشتها پیدا می ها چگونه متوسل به دیگر مواد خوراکی‌ها بیزار است برای از بین بردن آن‌ذات از این رایحه ،ای خوش و قابل تحمل برای خود کندشود تا این بوی منزجرکننده را مبدل به رایحه‌می

خواران طبیعی برای خوردن گوشت‌در کنار این موضوع باید دقت داشت که تمام گوشت خواری خلاصه شده است‌نیازی به پخت و پز نداشتند و نه ندارند و خوردن گوشت در همان خام های او قدرت خوردن و بلعیدن گوشت‌ها و دندان‌و انسانی که به ذات سبز خوار است نه آرواره خواری‌ی سمی برای بدن را، در هر صورت خام‌ی او توان هضم این ماده‌خام را دارد و نه معده ها وها و موجب فساد در روده‌ی غریبه با ساختار بدن انسان‌شاید منجر به اشباع این ماده .های انسانی شودبیماری

های بسیاری این‌توان با آزمایش‌هاست و می‌گر سبزخواری حتمی انسان‌این موضوع نیز بیان ،موضوع را اثبات کرد

مثل اینکه چند درصد از مردم قادر به خوردن گوشت خام و بلعیدن آن و در عین حال هضم ،کردن این ماده هستند

کنید؟به واقع شما از دیدن گوشت خام و بوی آن احساس لذت می

آیید؟ای که خوراک شماست سر ذوق می‌و یا با بو کشیدن میوه

یا نه برای خوردن این جان حیوانات زیبا مجبور به تغییر ساختار حقیقی آن با دیگر عطر و .پذیر باشدها هستید تا به آن شکل و بویی دهید تا حدی برایتان قابل خوردن و تحمل‌رایحه

باید در نظر داشت که انسان به واقع موجودی شکارچی نیست و قادر به شکار حیوانی را دارد، نه از کشتن و دریدن لذت‌نخواهد بود، نه سرعت دویدن و رسیدن به موجود زنده

های قدرتمندی دارد که بتواند حیوانات را بدرد و از گوشت تنشان تناول کند،برد و نه آرواره‌می گزیندانسان به ذات وحشی خوی نیست و آرامش را بیشتر برای خویشتن و جهان پیرامونش برمی ای‌توان از روابط پاک کودکان با حیوانات درک کرد، آنانی که به هیچ عنوان علاقه‌و این را می ها دارند و این را هم‌به دریدن حیوانات ندارند و در عین حال تمایل به برقراری ارتباط با آن دهندها و سبزیجات نشان می‌ی بیشتری به خوردن میوه‌توان در نظر گرفت که کودکان علاقه‌می تا گوشت و جان حیوانات تا انسانی آن را طبخ کرده و در هزاری ادویه بغلتاند تا برای کودک .تر باشدمطبوع

ای که بودر نظر بگیرید برای کودکی مقداری گوشت خام آغشته به خون بگذاریم و یا میوه ،کشاندو طراوتش آن را به سوی خود می

او کدام را برخواهد گزید؟

گرِها خود بیان‌های آدمی، آسیابی بودن آن‌ها نگاهی به ساختار دندان‌فرای این موضوع خوار با انسان‌خوار و گوشت‌هاست و با قیاسی ساده میان دندان حیوانات گیاه‌خواری انسان‌گیاه شماری برای اثبات این نظریه در دسترس است که این‌توان به این حقیقت پی برد و دلایل بی‌می نگاره پیرامون چنین هدفی نگاشته نشده و ما تنها اشارتی کوتاه به این عناوین داریم تا بیشتر .بخوانید و بخواهید که بدانید

ها سال پیش بردیم، لب به گوشت دیگرخوار به دنیا آمدیم و این راه را به طول میلیون‌ما گیاه ای را برای‌جانداران نزدیم تا زمانی که انسان موفق به کشف آتش شد و پس از آن تاریخ تازه زار به‌تر در این مرداب غرق شد و فرجامش در این لجن‌خویش رقم زد و هر روز بیشتر و پیش کجا خواهد رسید؟

های نخستین و چه از زمان مدون شدن تاریخ ما را به‌نگاه به تاریخ بشری چه در زمان انسان خوار بوده و ساختار بدنش هم برای همین منظور تعبیه‌کشاند که انسان از ابتدا گیاه‌این سو می ی اتفاقات ریز و درشت، آرام آرام به سمت و سویی رسیده که‌شده و به طول تاریخ و به واسطه .خوار و همه چیز خوار شودگوشت

شویم‌تر می‌زنیم و در احوال مردمان آن روزها دقیق‌وقتی کتب تاریخی و باستانی را ورق می اند و مردمان را به این رفتارخوار بوده‌دانیم که مصریان باستان تا حد زیادی گیاه‌بینیم و می‌می ،دادندپسندیده و در عین حال طبیعی سوق می

دانیم که چگونه‌خوانیم، می‌کنیم و از بودائیان و هندویان می‌وقتی به ادیان باستانی رجوع می خواری احترام قائل است واند، زردشت هم برای گیاه‌خواری بوده‌ها مروجان گیاه‌و تا چه حد آن

دهد، حتی در ادیان ابراهیمی هم که به ندرت‌روزهایی را به این عمل پسندیده اختصاص می شویم که‌بینیم و با مسیحیانی روبرو می‌شاهد این طریقت پاک و دیگر اعمال پسندیده هستیم، می رسیم که دیگر در دلش‌پردازند و سر آخر به اسلامی می‌خواری می‌در سال یک ماه را به گیاه چیزی نمانده و این عمل پسندیده را به کلی به دست فراموشی سپرده است مگر چند حدیث و گاه به چشم نخواهدبازد و هیچ‌اش که میان دریایی از مظالم رنگ و بو می‌سخن از اربابان دینی کشاندخواری بیشتری می‌آمد و جهان را به زشتی و خون.

خوار بوده و بیشترین زمان حیاتش را برفهمیم چگونه انسان که از ابتدا گیاه‌اینجا است که می ای کوتاه از این عمر دراز بر زمین به‌خواری کرده تنها در پاره‌روی زمین صرف گیاه پایانی داردها سر بلند و بی‌خواری روی آورده و داستان این وحشی گری‌خواری و خون‌گوشت.

فواید

ای دارد؟خواری برای انسان چه سود و فایده‌گیاه

فرای گفتارهایی که در آینده خواهم نوشت اگر فقط به انسان و ساختار بدنش نگاه کنیم خواری است‌ی اینکه ساختار اندام انسان مختص گیاه‌توانیم به این فواید پی ببریم، به واسطه‌می اش بسیار حائز اهمیت است، هر چند که شاید برخی این‌مسلماً پرهیز از گوشت برای سلامتی خواران از سلامتی‌خواری نپندارند اما پرواضح است که گیاه‌ساختار درونی بدن را مختص گیاه خواران است و بایدبرند و گواه بزرگ این مدعا طول عمر بیشتر گیاه‌بیشتری در زندگی بهره می ها روشن شود هدف از این نگاره‌که در این زمینه تحقیق و مطالعه کرد تا حقایقی برای انسان پیشبرد اهداف علمی نیست فقط به صورت تیتر وار به برخی از این عناوین اشاره شده است تا .بیشتر ترغیب به تحقیق شوید

وارد CO۲ تر دارند، حجم کمتری گازخواران بدنی سالم‌چیزی که واضح است اینکه گیاه تری از کلسترول در خونشان جاری‌ی رژیم غذایی که دارند سطح پایین‌کنند و به واسطه‌فضا می .شودها می‌شود و همین امر باعث جلوگیری از خیل بیماری‌می

ی استفاده از گوشت و جان حیوانات بیشتر در خطرخواران به واسطه‌باید دانست که گوشت ی این مدعا راهای کلیوی، قلبی، نقرس و ... هستند و مثال ساده‌امراضی مانند سرطان، بیماری توان زمانی درک کرد که با مراجعه به پزشک دستورات خاص رژیم گیاهی برای این قبیل‌می ،شودبیماران تجویز می

خواری با اندام انسان سازگاری بیشتری دارد و همین امربه خودی خود مسلم است که گیاه ها و طول عمر بیشتر خواهد شد، به دلیل وجود فیبر سرشارها از بیماری‌باعث در امان ماندن انسان توانند به سوخت و ساز بدنشان کمک‌ها در طول عمر با رعایت رژیم گیاهی می‌در گیاهان انسان های مضر سرشاری که در گوشت است جلوگیری کنند و در نهایت این‌کنند و از اشباع چربی خواری و تناسب اندام راخواری و چاقی مفرد و گیاه‌معادله در برابرمان تصویری از گوشت .های بشری است‌دانیم که خود چاقی نیز عامل بسیاری از بیماری‌کند که حقا همه می‌تصویر می

خواران ازشود پرهیز گیاه‌خواری مطرح می‌ی گیاه‌و شاید تنها ایرادی که همواره در زمینه

های دیگر حیوانی است که آن هم مسلماً جایگزین خواهدمرغ و فرآورده‌خوردن لبنیات، تخم ها و دیگر احتیاجات بدن جبران شود و در کنار این با شرایطی درست‌داشت تا کمبود ویتامین های حیوانی و چه باتوان این فقر مواد مغذی را چه با استفاده از فرآورده‌در قبال حیوانات می های گیاهی تأمین کردجایگزین.

خواری مسلماً مضر وخواری برای بدن مفید است و گوشت‌به طور کلی واضح است که گیاه توان از میان‌خواری به مراتب بیشتر از زیان آن است و آن اندک نواقص را می‌فواید گیاه برداشت.

های علمی نگاشته نشده و ادعایی هم در این زمینه ندارد و تنهااین نگاره برای اثبات نظریه های فراوان‌توانید به نوشته‌ی راهی است تا بیشتر راغب شوید و بخوانید و بدانید، پس می‌بازکننده و نظریات بیشمار رجوع کنید تا با خیالی آسوده به این طریقت پاک گام بردارید.

برهان

خوار بودند، در میان این تاریخ‌ها همه گیاه‌ی طول و دراز میلیون ساله که انسان‌فرای آن گذشته خواری روی آورده و در همین دوران شوم نیز ازای که در آن انسان به گوشت‌چند هزارساله خواری‌شماری از این ارزش انسانی خود ساخته دور شده و رو به گیاه‌های بی‌ابتدا تا کنون انسان ،آوردند

شماری از مردم‌شماری را شناخت و هم سیل بی‌های سرشناس بی‌توان انسان‌در میانشان می عامی که در طول تاریخ بر این طریقت پاک گام نهاده تا هم به خود و هم به جهان پیرامونشان ،آزاری نرساندند

توان به بودا، زردشت، فیثاغورث، افلاطون، لئوناردو داوینچی، صادق‌از افراد سرشناس می ها تا به حال بر این‌هدایت و بسیاری دیگر اشاره کرد و مردم بسیاری که در طول تاریخ از گذشته ،راه پاک گام نهاده و بر این خویشتن باوری، هماره بوده و هستند

توان به باور جین اشاره کرد، یکی از ادیان باستانی‌ها هم می‌در میان ادیان و باورهای انسان خوار باشند و ادیان دیگری مثل بودیسم و هندوئیسم که هرمردم هند که در آن پیروان باید گیاه .اندکدام تا حدی مردم را به این طریقت پاک ارشاد داده

شویم که‌کنیم با دلایل متفاوتی روبرو می‌ها رجوع می‌خواری میان انسان‌وقتی به دلایل گیاه . است‌شود و از دیرباز تا کنون از همین دو علت نشأت گرفته‌از دو قسم اصلی تشکیل می

ها سر باز زدند و دیگری‌هایی که به خاطر حیوانات از خوردن گوشت آن‌یک بخش انسان ،خواری پرهیز کردندگروهی که به خاطر خویشتنشان از گوشت

ی آزار دیدن حیوانات، دیگر به گوشتشان لب نزدند ویعنی گروه اول جماعتی که به واسطه ای که در آن حیوانی‌در برابر این اعمال وحشیانه قد علم کردند و یا شاید به خاطر دیدن صحنه و دیگر تاب دریدن جان آنان را نداشتند و یا به‌سلاخی شده تا به این حد از انزجار رسیده نشینی با حیوانات و درک وجودیت پاک و مهربانشان و یا به هر دلیل دیگری که‌ی هم‌واسطه .مرتبط با جان زیبای حیوانات بود بر این طریقت پا فشردند

رسانند و حاضر به دریدن جان‌ها برای آسایش حیوانات به جانشان آسیب نمی‌این دسته انسان

ها نیستندو تن آن.

ی‌ی خویشتن و سلامتی، حاضر به این عمل ددمنشانه‌و بخش دیگری از آدمیان که به واسطه انسانی نشدند، حال شاید کسی به دلیل سلامتی جسمانی و وارد نکردن این سم مهلک به ی سلامت روانی و از میان برداشتن این اعمال وحشیانه حاضر نشده‌وجودش و دیگری به واسطه ها باشدتا مروج خشونت و دیوانگی انسان،

ترین طریقت برای زندگی‌هر دلیلی برای این کار محترم است، زیرا که این پاک هاست و هر کس در طول تاریخ که مروج این افکار با هر نظر و آرایی بوده قابل ستایش وانسان احترام است،

ها است‌و باید گفت و اذعان کرد که اولین خشت بنای آزادی در دستان همین انسان.

مهر

ها چه کارهایی بکند؟تواند در زندگی انسان‌خواری می‌به راستی که این گیاه

ها شود؟باعث چه اتفاقاتی در زندگی آن

اش تا حدی هر چند اندک حرف زدیم، این طریقت‌فرای سلامتی جسمی که درباره ها تأثیرگذار باشد؟تواند تا چه حد بر سلامت روان و زندگی انسان‌می

کشد وانسانی که با هر لحظه زنده ماندن و نفس کشیدنش تعداد زیادی از جانداران را می مند باشد؟تواند از سلامت روانی بهره‌شود تا چه حد می‌ها می‌باعث مرگ و نابودی آن

کندای کار می‌خانه‌خب اگر برای راه نخست از این منظور، به انسانی بیندیشیم که در سلاخ هاو برای تأمین زندگی و خرج و مخارج حاضر شده در چنین محیطی عمر را به دریدن جان گناه را سر ببرد، به نظر شما این شخص چه خلق و خویی‌بگذراند و هر روز چندین حیوان بی خواهد داشت؟

گذارد؟عام در روحیات او چه تأثیری می‌این کشتار و قتل

گیرد؟آیا فرای این است که او با خون و کشتن و قتل خو می

گذارد؟آیا فرای این است که او تمامی مهر و محبت و عاطفه را زیر پا می

دیگر چه چیز از آرامش و صلح در وجودش باقی خواهد ماند؟

هایی که همیشه گوشت را مانند دیگر کالاهای مورد نیازشان‌تصوری بسیار دور برای انسان اند، آدمیانی که به راحتی پا به میان فروشگاهی‌ها تهیه کرده‌در زندگی مدرن از فروشگاه خرندجات و یا هر چیز دیگر مورد نیازشان را می‌طور که غلات و صیفی‌گذارند و همان‌می گیرند بدون‌بخشی از جان حیوانی را مورد معامله قرار داده و برای طبخش از یکدگر پیشی می ورزید و محبت‌دوید، عشق می‌تر این حیوانِ به خون کشیده شده، می‌اینکه فکر کنند کمی پیش ها همه کالا و ابزاری برای زندگی و لذت‌داد و در برابرش آدمیانی که در پندارشان این‌هدیه می ها است‌بردن آن.

رودها می‌خانه‌برایشان شاید درک انسانی که از صبح تا شام برای گذراندن زندگی به سلاخ

کنند، در هر باور وی آدمیان به اتفاق آن را انکار می‌کمی مشکل باشد، یعنی کاری که همه اند، کمی دورتراعتقادی، حال در هر اندازه و با هر تبصره و معیاری، به طول همه عمر نفی کرده ،ی او است‌کند و بخشی از زندگی روزمره‌کسی با آن دست و پنجه نرم می

دهد و مرتکب قتل‌انسانی از صبح تا شام به عنوان کاری معمول این جنایت را انجام می درد، حال از او چه باقی خواهد ماند؟شود و سر و جان حیوانی را می‌می

ها است؟آیا او همانند دیگر انسان

تواند بارها مرتکب قتل شود؟آیا در زندگی شخصی نمی

چیز را چند پاره و قسم قسم‌های ساخته به دست بشر همه‌هر چند معیارهای انسانی و ارزش ،کندمی

کند هرکس در باورش این پدیده را تاای به اسم قتل و کشتار مخالفت نمی‌مثلاً با پدیده ،داندحدی نکوهیده می

انتهاداند و الا آخر و بی‌کیش را قتل نمی‌پندارد، فلان باور قتل غیر هم‌قتلِ حیوان را قتل نمی شماری ازتواند بگذارد و سیل بی‌ها بر روح و جان آدمی چه تأثیری می‌و حال که این قتل ،شوندها که هر روز با خوردن جان دیگری پرورانده می‌انسان

تا چه حد در این دیوانگی پیش خواهند رفت؟

کنند و حاضر به خوردن جان دیگرهایی که این پدیده شوم را نفی می‌در برابرشان انسان اند و نه ازنوشند و نه کسی را کشته‌ریزند نه از خون دیگران می‌موجودات نیستند، نه خونی می ها دور شوند؟توانند از این زشتی‌اند، حال تا چه حد می‌گوشت و جان کسی سیر شده

ها چیزی به اسم قتل و کشتار بیدار است؟آیا درون آن

کند وسازند که کسی نه این کار می‌ای می‌گاه مرتکب آن نشده و جامعه‌در صورتی که هیچ .زندگیر شدن آن دامن می‌نه به پرورش و همه

رود؟این مهر و محبت تا چه اندازه درونشان رشد خواهد کرد و پیش می

هایش را به انحصار کسی در نخواهند آورد، این‌گسترانند و دروازه‌این عشق را تا کجا می برند که هر جانداری را درونش جای دهد، این محبت کردن به‌گستره را تا جایی پیش می تواند بیشتر وها تا چه اندازه او را در محبت به دیگر جانداران و به قول بسیاری به انسان می‌حیوان .ای به جز مهر و محبت خواهد بودتر کند و راهگشای چه دروازه‌عمیق

اند و دل به راه محبت براند و از عشقشان آموخته‌کسانی که در طول عمر با حیوانات بوده ها نیز مهربان خواهند بود؟آنان دارند تا چه اندازه در برابر انسان

ی جانی که دارندی جانداران به واسطه‌حال ما با جماعتی روبرو هستیم که در باورش همه توانندکنند و می‌تر نمی‌تر و تنگ‌اند و این دایره را هر روز و به دلایل مختلف تنگ‌محترم ی جانداران و عشق‌های دلشان را برای محبت دیدن و محبت کردن باز بگذارند و از همه‌دروازه توانند این دریای عظیم از عشق را درنهای آنان سیراب شوند و با چه دست باز و فراغ بالی می‌بی ها راتواند روح و روان انسان‌خواری تا چه اندازه می‌اختیار دیگران بگذارند و در برابر آن، خون .گری و ددمنشی آلوده سازدبه وحشی

اند، یکی سبزخواری است‌پر واضح است که این دو طریقت عکس هم و در برابر هم ایستاده خواری و یاای باز به سوی مهر و محبت و حمایت از جانِ موجودات و دیگری گوشت‌با دروازه عام و کشتار و خونریزی و به‌گشاید برای قتل‌اش را می‌خواری که دروازه‌بهتر بگوییم جان ی انسانی خواهد بخشید؟ای به جامعه‌راستی که فرجامش چه خواهد بود و چه هدیه

سرشت

ها درونی است‌هایی که بخشی از آن‌ها بپردازیم، ارزش‌های درونی ذهن انسان‌حال باید به ارزش هایی که‌اند و ارزش‌ها از همان ابتدا و در همان کودکی به آن باور داشته‌ی انسان‌و تقریباً همه ،ها خورانده شده است‌ی تعلیمات به آن‌بعدها به واسطه

هایی که انسان از همان روزهای نخست همراه دارد، یعنی ظلم نرساندن، مهر و عشق‌ارزش ها از همان کودکی با آن زاده‌ورزیدن، دوری از قتل و آزار که بدون هیچ آموزه و تعلیمی انسان .ها است‌ها و خوبی‌ها ناخوشایند و در برابرش ارزش‌شده و برایشان این زشتی

ای دست به قتل و کشتار بزنید، او چه واکنشی از خود نشان خواهدوقتی شما در برابر بچه داد؟

هراسد و طاقت دیدن آن را نخواهد داشت، یعنی زشتی درمسلماً از این رفتار وحشیانه می ها از همان ابتدا زشتی است و حال اینکه چگونه در آینده با تعلیمات وی انسان‌برابر دیدگان همه کند بحث مفصل دیگری است و اینکه بعضی ازها در دل آدمان تغییر می‌ها این ارزش‌آموزه ها راخوار و وحشی باشند و در همان ابتدا و کودکی این زشتی‌ها شاید موجوداتی خون‌انسان خوبی فرض کنند بحثی عبث خواهد بود، چیزی که واضح است این که آدمیان از همان بدو بینند و دوست دارند از آن فاصله بگیرند، مانند قتل که از دیدتولد برخی کارها را زشتی می همگان زشتی است و کودکی که خالی از هر باور و تعلیمی نمادی از انسان به ذات خواهد بود، گری و دیوانگی است واگر در برابرش حیوانی کشته شود واکنشش حقا دوری از این وحشی ،ای تلخ به طول تمام زندگی‌شاید نمودش اشک ریختن و افسردگی باشد و هراسیدن و خاطره

هایی که در دل آدمان از همان ابتدا ارزش شده و یکی از بارزترین‌مخلص کلام اینکه ارزش های فاسدی که به‌ها مهر و محبت و دوستی با حیوان است، حتی با تمام تعلیمات و آموزه‌این ،ها و وجودشان دور نشده و همواره همراه خویش دارندخورد آدمیان داده شده از آن

های‌خواری را زشتی نپنداشته و نخواهد پنداشت، با تمام این اوصاف و این آموزه‌کسی گیاه ها، کشتن راشدگان در زشتی‌ها فرای ذوب‌ی قتل و کشتار بازهم بیشتر انسان‌فاسد و نشر دهنده .پندارند و دوست ندارند مسبب یا عامل این زشتی بزرگ شوندزشتی می

شناسد، هر چند زشتی در میان هزاران سال به جای خوبی به‌انسان خوبی و بدی را از هم می آنان خورانده شده و شاید که خوبی را گم کرده باشند اما بازهم با تمام این تفاسیر همگان در ،پندارندبینند و جلوگیری از کشتن را خوبی می‌ذهنشان کشتن دیگران را زشت می

ریزی از دید همگان زشتی است و در برابرش محبت و جلوگیری ازکشتن، قتل، خون نگرید، سرا سرش را خوبی و ارزشی والاها خوبی خواهد بود و وقتی که به سبزخواری می‌زشتی تواند این ارزش والا به زشتی‌یابید، در ذهن هیچ انسانی، با هیچ تعلیم فاسدی هم نمی‌در می ،رنگ ببازد و تغییر کند

باید که با نگاهی به دور از تعصب و باورهایی پوسیده به این طریقت پاک نگریست و به .سادگی خویشتن را در این راه پاک رساند

قدرت

شود و دوباره قدرت یکتا در برابرمان نشسته به تخت و فرمان‌ای به رویمان باز می‌بازهم دروازه
،ها و ظلمت است‌ی زشتی‌دهد، بازهم ترویج دهنده‌می

های فاسد و پوسیده گشت، باید به جایی‌با نگاهی به تاریخ انسانی باید در پی این آموزه
رسید که چگونه در باور آدمیان زشتی به خوبی بدل شد و برای مردمان به ارزشی راستین و قابل
گونه بخش مهمی از زندگی آدمیان در این مرداب زشتی غرق‌ستایش رنگ عوض کرد و این
.شده است

.بازهم خدا در برابر ما است و بازهم ادیان ابراهیمی که مروج افکار خداوندی است

خوار بودند، اما با توجه به اینکه درها قبل از پیدایش این ادیان هم گوشت‌دانیم که انسان‌می
گونه که باز شمردم ادیان باستانی در راه‌شد و همان‌آن زمان جناب اعتدال بیشتر رعایت می
اند باید گفت و اذعان کرد که در برابر خدا و ادیان ابراهیمی‌خواری کوشا بوده‌ترویج گیاه
ها را به ارزش بدل کرده و تا این حد در وجودها بوده است و این زشتی‌ی زشتی‌دهنده‌ترویج
آدمیان رخنه کرده که حال در میان مباحثات با هر انسان باورمند به خدا از طریق ادیان ابراهیمی
،ناخودآگاه با ادله و استناد به کلام خدا روبرو خواهید شد

کند و خلیفه و جانشین‌گونه که از همان ابتدا انسان را اشرف مخلوقاتش خطاب می‌خدا این
بینی‌آورد و انسانی که دچار این بزرگ‌گزیند و تاجی برایش از آسمان تحفه می‌خود، او را برمی
شود، همین به خودی خود کافی است تا انسان را برای این‌و تمایزش با دیگر جانداران می
.گری آماده سازد و او را وارد این کارزار کندوحشی

شود و سر دراز دارد، آنگاه که خدا به کَرات میان کتب‌جا ختم نمی‌اما قصه به همین
ها را ترغیب به‌کند و آن‌اش از حیوانات و چهارپایان به عنوان نعمتی برای انسان یاد می‌آسمانی
کندخوردن گوشت و جان حیوانات و استفاده از پوست تنشان و به اسارت نگاه داشتنشان می
،ها و تغییر خوبی و بدی باز شده است‌های زشتی به دیوانگی در برابر انسان‌دیگر این دروازه

گذارند و کمی بعدتر خداوندآدمیان با کسب اجازه و دستور از خدا به این راه زشتی پای می
هاها را سر بدرند و راه و طریقت به آن‌گوید تا چگونه آن‌برایشان از طریقت کشتار حیوانات می

،دهدسازد و بازهم ادامه می‌تر از قبل می‌دهد و این مجنونان را دیوانه‌نشان می

خواهد تا در برابرش حیوان قربانی کنند و خونش را در راه خدا بریزند وها می‌این بار از آن گیرد و بزرگ‌گری خون می‌تر شده، از جنون در این وحشی‌انسانی که هر لحظه دیوانه و دیوانه آورد و خدا حیوان را بدون هیچ‌شود و برای تمام کردار پلیدش قول الهی می‌تر می‌و بزرگ پندارد و آنجاست که این پندار زشتی را تبدیل به یک ارزش در میان‌ها می‌حقی قربانی راه انسان ،ها کرده است‌انسان

شود، او مثال اسباب برای‌ی خداوند می‌ی دستان انسان و آفریده‌حیوان حقی ندارد و بازیچه دهد تا انسان هر چه در فکر دارد باشود و خدا اذن می‌ها به زمین فرستاده می‌تفریح و لذت انسان ،ها باشداو بکند و مروج تمام زشتی

ها را به خاری بکشد، در برابر پروردگار قربانی کند و سر از تنش‌به شکار حیوان برود، آن جدا کند و خونش را در برابر محراب پروردگار به زمین بریزد و بر جانش صاحب شود، آن را به خواهد از او بکشد که خداوند صاحب انسان و انسان صاحب‌اسارت بگیرد و هر بیگاری که می .رودحیوان شده است و این دور باطل کماکان ادامه دارد و پیش می

آفریند تا برنشیند و اشرف مخلوقاتی می‌ها و بر تخت حکومتش می‌خداوندی که در آسمان ها هرهاست از این رو برای آن‌زمین نماینده او باشد، این خداوند بر تخت پادشاهی صاحب انسان آیند و یا شایدفرستد تا صاحب آن شوند، حیواناتی خلق شده به زمین می‌آفریند و می‌چیزی می ها شود، این‌بوده و در زمین منتظرند تا خدا فرمان دهد و انسان صاحب و مالک همه چیز آن ،اندها آفریده شده‌جانداران هیچ حقی ندارند و صرفاً برای شادی خدا و لذت انسان

حال این موجود بدون حق و حقوق از جانب خدا، باید به طول عمر هر زشتی را تحمل کند، برده شود، کشته شود و از پوست و گوشت و جانش استفاده کنند و هر پستی و زشتی به او روا دارند و از هیچ نهراسند که پروردگار بزرگ عالمیان این حق را برای آنان محفوظ داشته و این ها در نظر نگرفته و حتی‌اشرفش را صاحب و مالک حیوان کرده و هیچ ارزشی برای این جان هااگر زمانی حرفی، سخنی در باب حیوانات زده است، این منت آن والا گوهر تابان بر آسمان .پایان خواهد داشت‌ای به حیوانات روا داشته و این لاطائلات که سر دراز و بی‌است که تحفه

:زشتی ارزش و خوبی فراموش شده است، لیک باید فریاد زد و به بلندای تمام کائنات گفت

.جان و جان بودن را دریافت

ارزش

خواری تبدیل به ارزش شده است وکنیم گوشت‌امروز در جهانی که ما در آن زندگی می پندارند واند خوردن جان حیوان را حق مسلم خویش می‌ی تعلیماتی که دیده‌ها به واسطه‌انسان عام و کشتار فکرای پیرامون این قتل‌کنند، حتی ثانیه‌ای به این ددمنشی فکر هم نمی‌حتی ثانیه اند، فکر را درها جان دارند و همتای آنان بوده‌نکرده و برایشان دور از ذهن و واقع است که آن ،اندهای الصاقی کشته‌خویش بدین ارزش

ها است که جانداری را برای زنده‌کشند، این قساوت انسان‌حیوانات نیز جان دارند، درد می های مختلفی در جهان انسان را تا بدان جارساند و آموزه‌ماندن و زندگی کردن خود به قتل می پندارد و کشتار آنان را قتل به حساب‌رسانده که خود را صاحب و مالك به جان حیوانات می دهند تا در زمانی‌ها حیوانات را پرورش می‌رود که انسان‌قدر فراتر می‌آورد و کار آن‌نمی .ها را به قتل برسانند و از گوشت و خون و تنشان تناول کنندمشخص آن

قدر بالاتر و این اعمال وحشیانه به نهایت خود رسیده که ماها آن‌این داستان دیوانگی انسان شویم با گوساله خواری و بچه حیواناتی از قبیل مرغ و گوسفند را دریدن و حتی دیگرروبرو می گری‌های حیوانات هستند و این قساوت و خوی وحشی‌ها، بچه‌کند که این‌انسان به این فکر نمی .بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ انسانی شده است

ها برای آدمیان چگونه مبدل به ارزش شده و ددمنشی‌نکته حائز اهمیت این است که این عام‌کنند و با خیالی آسوده به قتل‌ی درون آن فکر نمی‌بار به این مباحث و عمق فاجعه‌حتی یك ای احساس شرم ازدهند بدون اینکه حتی لحظه‌حیوانات و در کنار آن به زندگی خود ادامه می کنند وخویش و بودنشان بکنند و این موضوع را دیگر بخشی از زندگی خودشان قلمداد می گویند و دوری از این کشتار برایشان مضحك وخواری می‌های کسانی که از گیاه‌گهگاه حرف ،آیدمعنا به حساب می‌بی

ها تا کجا در میان آدمیان رسوخ کرده که دیگر برایشان تا این حد به امر ساده بدل‌این آموزه ،شده است، حال بیایید با هم به دنیایی خیالی گام بگذاریم

ترها را تصور کنیم که مثال امروز لیکن با طریقت دیگری‌ها را ببندیم و جهانی در پیش‌چشم

رفت، یعنی به جای حیوان که خداوند برای انسان نعمت فرض کرده و صاحب جانشان‌پیش می شدیم و یا افکار و باورهای دیگر انسانی که این حق را برای خود تصور کرد و به طول هزاران ایم رساند، جای آن‌سال به آن بال و پر داد و سر آخر ما را به منجلابی که امروز در آن اسیر شده ،شدحیوانات با انسان تغییر داده می

دانستند وها را جایز می‌ها کشتن و خوردن انسان‌ها در آن دور دست‌مثلاً خدا و یا خود انسان :گفتندمی

تر را بکشد و بخورد و یا انسان این حق را دارد که‌تر حق دارد انسان ضعیف‌انسان قوی ،هایی بپروراند، برای کشتار و به منظور دریدن جان و تناول از خونشان‌انسان

ی حقیقی داشت، امروز دنیا چگونه بود؟اگر این مباحث جنبه

دریدند؟ها جان هم را نمی‌آیا انسان

ساختند تا سر از تن همنوع خود جدا کنند و بعد گوشت تن یکدیگرهایی نمی‌آیا کشتارگاه را بدرند و بخورند؟

گردند، به دنبال گوشت بچه انسان‌ها می‌آیا مثال امروز که آدمیان به دنبال گوشاله ساعت گشتند تا طعم لذیذتری از آن گوشت نارس کسب کنند؟ها نمی‌ساعت

هاتر مبدل به ارزش شده بود امروز دنیای انساناگر این تفاسیر از همان روزگاران پیش چگونه بود؟

دهند وزنند، به آن بال و پر می‌ها را انسان و انسانیت و خویشتنشان برای خود رقم می‌ارزش کنند که واقعیت به کلی به دست فراموشی‌قدر زشتی را به خوبی و خوبی را به زشتی بدل می‌آن ،ایم‌سپرده مشده و ما در این منجلاب گیر کرده

ها باقی نمانده و سراسرشود هیچ از خوبی‌گشاید و متوجه می‌روزی انسان چشم به جهان می جهان را زشتی فرا گرفته است، پس با باورهای پوسیده و فاسد به درون قهقرایی از نادانی و جهل ،ای نبافیدای تازه‌گام نگذارید و بدانید کشتن و قتل زشتی است، برایش هر روز تبصره

،که چون او یک حیوان است باید کشته شود

،چون او یک غیر هم دین است باید کشته شود

ای بگیرد وتواند هر روز رنگ تازه‌انتها که می‌چون او یک زن است باید کشته شود و الا بی هر حماقت و سفاهت آدمی مبدل به ارزشی خود ساخته اما در دورترها قابل اجرا و فراتر از آن

!!!!الاجرا شودلازم

تر شود و سرتر و تنگ‌تواند تنگ‌ها انتها ندارد و این دایره هر روز می‌بدانید که این دیوانگی آخر قدرت این را خواهد داشت که هر زشتی با هر اندازه زشت بودن را به خوبی بدل کند و .عام خویشتن گرددشاید در سر آخر باعث قتل

طلب

القلب کرده‌خواری تا چه حدی آدمی را قسی‌خواری یا بهتر بگوییم جان‌به واقع این گوشت است؟

در او چه احساساتی را کشته است؟

هایی که‌خوارند و آن‌هایی که گوشت‌شاید اگر محققان، تحقیقاتی پیرامون انسان شد که این درندگی و زشتی تا چه حددادند بهتر مشخص می‌کنند انجام می‌خواری می‌گیاه های بیشمار در زندگی اجتماعی او شده‌آدمی را به انحطاط برده و باعث به وجود آمدن زشتی ،است

،اندآدمیان از کی تا به این حد دیوانه شده

،تیغ روی هم کشیدند، لشگرهایی تدارک دیدند و به جان هم و به خون هم تشنه شدند

آدمیان از کی تا به این حد قدرت پرست شدند که برای کسب قدرت بیشتر خون همگان را به زمین بریزند، این احساس مالکیت و تصاحب بر حیوانات را آدمان چگونه در جای جای شماری راه انداختند وهای بی‌شان جای دادند، برای صاحب دیگران شدن چگونه جنگ‌زندگی به همه جای دنیا زشتی را نشر دادند.

ترین جنگ طول تاریخ بشریت‌خواری هم بود که باعث بزرگ‌حال شاید برخی بگویند گیاه خواری انتها و تنها راه حل‌گاه ادعای این را نداریم که گیاه‌شد و باید در پاسخ دانست که ما هیچ خواری هم خوی‌هاست و باید دید آن شخص و دیگران که با گیاه‌رفت از تمام زشتی‌برون هایشان از کجا نشأت گرفته است باید پرسید به‌کنند چه تعالیمی دیده و آموزه‌زشتی را پیشه می خواری نهایت پاسخ بر زندگی بهتر آدمیان‌اند و باید دانست که گیاه‌خوار شده‌ای گیاه‌چه واسطه ها استی زندگی بهتر آن‌نیست اما قطعاً لازمه.

خواری‌خواری است و گوشت‌بلاشک اولین خشت ساختن این جهان بهتر و آرمانی گیاه ها در جهان شده، باعث شده تا آدمیان‌آدمیان را وحشی و جریح کرده و باعث بسیاری از زشتی ،تر از گذشته به این اعمال شنیع دست بزنندهر روز دیوانه

شوندهایی که از همان بدو تولد و با هر نفس باعث آزار و کشتن دیگران می‌به راستی انسان

برند و با درد دیگران زنده هستندکنند، لقمه بر خون می‌و از خون و گوشت جانداران تناول می تا چه حد دیوانه و وحشی خواهند شد؟

ها در جهان پیرامون خویش شوند؟توانند باعث پدید آمدن زشتی‌تا چه حد می

ها و باورهایشان هیچ‌کنند آنگاه که ارزش‌های خویش فکر نمی‌ای هم به دیوانگی‌حتی ثانیه توان انتظار داشت و در آینده و در قبال‌گیرد چه می‌حق و حقوقی برای حیوانات در نظر نمی های دیگری به جهان‌توانند ارزش‌ای نمی‌دیگر جانداران چه خواهند کرد، آیا هر روز به تبصره ها چیزی در راستای نیکی کردن و حقوق دیگران‌بیفزایند و دیگری را به خون بغلتانند، آیا آن اند، آیا به سادگی بر آنان تعلیم نشد که بدرند و به خون بغلتانند که آنان مالک و صاحب‌آموخته اندبه جان دیگران.

هایی در راستای کمک به دیگران روبرو نشده وگاه از کودکی با ارزش‌کودکانی که هیچ توانندجنس خودشان است، می‌کیش و هم‌ی همنوع، هم‌اگر چیزی آموخته باشند منحصراً درباره به دیگران کمک کنند و درس مهربانی بیاموزند و بیاموزانند؟

ی دست خود کنند ورساند که حیوان را بازیچه‌ها را به جایی می‌آنگاه که این باورها آن ها نیست؟هیچ حق و حقوقی برایشان قائل نشوند آیا اینجا بزنگاه دیوانگیِ انسان

کنند، سرشود و از همان کودکی اعمال وحشیانه می‌های بشر آغاز می‌اینجاست که دیوانگی یابد ووار تا کی ادامه می‌سوزانند و این رفتار دیوانه‌ها را زنده زنده می‌درند و آن‌از تن حیوان می برند، آیا این فرجامی بر کشتار همنوع خویش نخواهد داشت؟چگونه از آن لذت می

برد، توان بریدن سر از تن انسان را در همین مشق وحش‌آیا کودکی که سر از تن حیوان می شویم؟ی جانداران روبرو نمی‌جوید و فردا با سیلی از خون همه‌ها نمی‌کردن

هر چه کاشته برداشت خواهیم کرد، آنجا که قتل را پاره پاره کردند آنجا که جان را ارزش گونه‌ها غوطه خوردند و هر کس زشتی را به ارزش بدل کرد و این‌ندادند آنجا که در دیوانگی خویی و دریدن پروراندند و تعالیم راه به زشتی برد فرجام چنین و بدترکودکان را به سم وحشی ،از این خواهد داشت

،کنند و قتل برایشان امری معمول و ساده شده است‌ها به سادگی قتل می‌آن

،کنند، زیرا حدودی برای تجاوز قائل نیستندبه دیگران تجاوز می

شوند و هرها غرق می‌پندارند و در این اقیانوس دیوانگی‌خودشان را مالک و صاحب می ،روندکنند و بازهم به پیش می‌زشتی را به خوبی ترسیم می

خواری مبحث کوچکی است؟عام حیوانات و این جان‌به راستی این کشتار و قتل

های پر تعصب و مالامال از زشتی و افکار پوسیده را کنار بزنیم و قائل شویم که‌اگر نگاه گاه قتل و کشتار موجودات دیگر برایمان در زشتی تفاوت‌ی ما موجودات جان داریم، هیچ‌همه ،نخواهد داشت

،بازهم فکر کنید

گونه که امروز از نظر یک مسلمان، کشتن یک کافر حلال و بدون اشکال است و این‌همان پندارد مگر کسی‌مبدل به ارزش اسلامی شده و کسی از میان مسلمان این عمل را نکوهیده نمی ها و تعالیم برای‌ی آموزه‌ها ذوب نشده باشد، کشتن حیوان هم به واسطه‌که هنوز در این دیوانگی انسان تا این حد معمول و طبیعی شده، اگر این نگاه وحشیانه و عبث را کنار بزنیم و به واقعیت ها و قساوت‌جهان بنگریم خواهیم دریافت که این اعمال شنیع و وحشیانه تا چه حد باعث زشتی ،کندگری اسیر می‌قلب انسان شده و خواهد شد و تا چه حد انسان را در این باتلاق وحشی

ها در عوض خویی ازستاند و به آن‌ها رفعت و مهر را از آدمیان می‌این خوردن جان ،دهدگری و قساوت باز پس می‌وحشی

ها، باید این رفتار وحشیانه را به کناری نهاد و زشتی‌باید دانست برای رهایی از این دیوانگی و دست از کشتار جانداران برداشت، اگر که به دنبال کامیابی و زندگی در آرامش و صلح .گردیم‌می

آشکار

در این میان مبحث دیگری نیز وجود دارد که باعث معمول شدن این اتفاقات وحشیانه در بین شود و به از روز نخست با آن درگیر می‌مردم شده است، فرای تعالیم و باورهایی که انسان زند، عامل دیگری نیز در این معمول شدن‌ها می‌ی آن دل به دریای خونین این دیوانگی‌واسطه ها است‌ها از دیدگان انسان‌گری‌نقش به سزایی دارد و آن حقا دورماندن این وحشی.

ی جان حیوانات به‌ها برای تهیه‌طور که در قبل اشاره کردم امروز انسان‌یعنی همان هایی شیک مثل دیگربندی‌کنند و این جان و تن حیوانات را در بسته‌هایی مراجعه می‌فروشگاه بینند،آورند و در نگاه اول تفاوتی میان آن و دیگر ملزومات نمی‌مایحتاج زندگی به دست می ،های آن خبری ندارندی دست بشر است و از پشت پرده‌کنند آن هم ساخته‌شاید فکر می

کنند از کجامثل کودکان که شاید تا سنی از زندگی اصلاً نفهمند این گوشتی که تناول می ها در خارج از شهر بنا شود تا مردم با این‌به دستشان رسیده و همواره سعی شده تا کشتارگاه دهند و تمام این‌ها روبرو نشوند و هر روز بیشتر از پیش این موضوع را عادی نشان می‌صحنه ی وحشیانه،کنند که در ذهن مردم به ندرت آن چهره‌ها را به حدی معمول قلمداد می‌زشتی گری تبدیل به صنعتی پر پول و تجارتی سودآورکند و این وحشی‌کشتار و خونریزی جلوه می ،کندشده است و آدمیان را هر روز بیشتر از پیش در آن غرق می

،اما بازهم تصور کنید

افتاد؟آمد چه اتفاقی می‌های شهر می‌ها به میان میدان‌اگر این کشتارگاه

خواهد گوشت حیوانی را بدرد آن صحنه کشتار و مرگ خود به‌یا اگر قرار بود کسی که می افتاد؟نظاره بنشیند چه اتفاقی می

خواست گوشت و جان حیوان را بخورد باید خوش حیوان رایا حتی فراتر هر کس که می ،کشت‌می

افتاد؟یافت چه اتفاقی می‌اگر این مباحث در جوامع بشری رواج می

گونه بود که این هم نظری است که امروزمان هم غرق درشاید از نظر بعضی شرایط همین ،شدهاست اما به واقع از دو حال خارج نبود، اگر این تصورات به دنیای واقع بدل می‌زشتی

گری خودشان این طریقت زشت را از میان‌ها با دیدن این فجایع و وحشی‌یا انسان ی ننگ را ازداری که بالاخره آدمیان توانستند این لکه‌داشتند مثل موضوعی چون برده‌برمی ،پیشانی خودشان پاک کنند

های فاسد زیاد و محکم بود که با دیدن این مظالم بازهم‌قدر تعالیم و آموزه‌و یا شاید آن رفتند، به واقع در آن‌دادند و در این مرزهای جنون پیش می‌ها به طریقتشان ادامه می‌انسان رسید؟شان تا به کجاها می‌آمد و دنیای زشتی‌ها می‌ها چه فرجامی به سراغ انسان‌دیوانگی

شدند؟تر نمی‌ها جریح‌آیا از دیدن این خون و خونریزی

آورد؟آیا دیدن این فجایع و کشتارها آدمیان را از همان کودکی قاتل و بیمار بار نمی

گرفت؟ی بشری را فرا نمی‌آیا قتل و تجاوز و جنایت صدها برابر از این که هست جامعه

ها پیشرفت کند که خویشتن را بدرد به خون‌قدر در این دیوانگی‌توانست آن‌آری آدمی می ها و همنوع خود تشنه و حریص شود، هر ثانیه در انتظار کشتار دیگری و چشیدن طعم‌بیشتر جان شد،تر شود و فجایع دنیایمان فراتر و پلیدتر از امروز می‌لذیذ گوشت جان او وحشی و درنده قدر پیش برویم که از هر تن یک قاتل برون آوریم و همین‌ها آن‌توانستیم در این حماقت‌می نها حیوان سلاخی شده‌های میلیاردها و بی‌ی احساسات در جوامع بشری را در میان لاشه‌مانده‌ته .مدفون کنیم

باید که بیشتر فکر کرد، در ذهن هزاری این مباحث را کنکاش و در دلش جست خویشتن را

باید از خویش پرسید، باید دید و زندگی کرد

خواهد جان بدرد باید بیشتر ببیند و تصمیم بگیرد، باید بداند آن حیوان، چگونه‌و هر کس می ،کشته شده و رنج دیده و درد کشیده و آنجاست که خودش باید آن حیوان را سلاخی کند

آیا با این وجود بازهم مایل به خوردن، رنج و عذاب بر جان موجودات خواهد بود؟

فرجام

ها به بار خواهد آورد؟ها به واقع چه فرجامی برای انسان‌ها و قساوت‌این دیوانگی

گونه دریدن جان و تن حیوانات چه انتهایی به بار خواهد آورد؟این

ها ادعای تمدن کنند و تمدنشان راگری‌خواهند بدرند و بر این وحشی‌ها تا کجا می‌انسان ،عام غیر قابل وصف جانداران بنا کنندهای بیشمار و قتل‌میان جنازه

ها کجاست؟ها و قساوت‌فرجام این دیوانگی

ها را به کجا خواهد برد؟این قطار مرگ سرانجام انسان

کنند، شاید روزی در آینده باشد که دیگر هیچ حیوانی برای دریدن‌ها فکر نمی‌آیا انسان فهمند چگونه‌وجود نداشته باشد و آنگاه این جماعت درنده که جز گوشت و جان چیزی نمی .سیر خواهند شد، جماعتی که تا حد جنون حریص به گوشت و خون است

خواری و دریدن جان حیوان به‌کند که شاید فرجام این گوشت‌گاه به این فکر نمی‌آیا هیچ دریدن همنوع خود برسد؟

هاای دور یا نزدیک نسل تمام حیوانات منقرض شود احتمال اینکه انسان‌آیا اگر در آینده جان هم را بدرند وجود ندارد؟

و این قطار مرگ سر آخر به خوردن خودشان ختم نخواهد شد و این دیوانگی به از بین بردن .خودشان و دنیای پیرامونشان نخواهد انجامید

ها و تا این حد دریدن گوشت وگری انسان‌گاه به این فکر نکردند که این وحشی‌آیا هیچ ای نخواهد رسانید که جان و تن هم را بدرند، یعنی با وجودها را به مرتبه‌خواری آن‌خون حیوانات بازهم روی به همنوع خواری بیاورند و جان یکدگر را بدرند هر چند که امروز هم خورند و برای تأمین لوازم آرایششان هم‌هست کشورهایی که مردمانش سوپ از جنین انسان می ها، این قساوت و شقاوت انسان را به کجا خواهدکنند، این دیوانگی‌جنین آدمی را قربانی می ها چه خواهد شد؟رساند و فرجام این دیوانگی

گونه که امروز به آسانی‌ها را به همنوع خواری نخواهد کشانید همان‌آیا سر آخر، آن

ها جان هم راخورد در زمانی دیرتر هم انسان‌درند و آب از آب تکان نمی‌حیوانات را می
،نخواهند درید و بازهم آبی از آب تکان نخواهد خورد

گاه وجود ندارد؟آیا این خیلی دور از ذهن است و احتمال آن هیچ

پندارند و بر جان یکدگر حریص نخواهندها خویشتن را اشرف مخلوقات می‌و بازهم انسان
گری گسترانده تا در آن حیوانات را سلاخی‌ای از دیوانگی و وحشی‌شد که خدا برایشان سفره
،کنند و کودکان حیوانات را بکشند و بدرند و سیراب از خونشان شوند

ها روزگاران بگذرانند هر روزآیا حتی اگر به همین منوال هم پیش رود و در همین دیوانگی
شوند؟تر نمی‌آید دیوانه و دیوانه‌طور که از شواهد و قرائن بر می‌همان

دهند؟تری انجام نمی‌ها و جنایات وحشتناک‌جنگ

ی ننگین‌گری و در عین باورهای پوسیده‌خواری و وحشی‌ها را همین گوشت‌و این دیوانگی
دهد؟رواج نمی

پندارند، حال بازهم با هر دلیل و منطقی‌ها سر آخر خودشان را صاحب به انسان نمی‌آیا انسان
،که شاید امروزه برای ما مضحک اما روزگاری برای خودشان قابل وثوق و محترم باشد

ای‌ها دست بزنند و جانمان را بگیرند باور ما نسبت به چنین واقعه‌حال اگر به کشتار ما انسان
چیست؟

معنا نخواهد بود؟هایی پیرامون ندریدن جان بی‌آیا آن روزها هم صحبت

ی‌ها در کنار جامعه‌حال با این تصویر و نگاه به انسان بودن خویش و حیوانات و زندگی آن
کند؟ما، آیا ارزش جان هر موجودی را وجودیت و جان آن مشخص نمی

تواندباورهای شخصی ما نقشی در این جان بودن جاندارگان نخواهد داشت و هر روز می
،های بیشتری غرق شودتر از پیشین و در دیوانگی‌این باورها پوسیده و زشت

ها است و با تفاسیر وترین ارزش‌ی جانداران مهم و بزرگ‌باید دانست که جان برای همه
توان که بر آن مقام و مرتبی متصور شد باید دانست که والاترین گوهرباورهای ما آدمیان نمی
زندگی هر جانداری جان اوست و این ارزش و مرتبه را نه باورهای پوشالی انسانی که جهان
،پیرامون ما و حقیقت نهفته در آن برای ما مشخص کرده است

،اما در میان این جان بودن این گوهر والا مبحث دیگری نیز نهفته است

ها در طول زندگی‌دهیم، آن‌گیریم بلکه به آنان رنج می‌ها تنها جان حیوانات را نمی‌ما انسان

،بینند و ما ظالمان دنیای آنانیم‌از ما درد می

انتهایی دارد فقط در همان مبحث‌ها که سر دراز و بی‌ها، اسارت‌ها، سوءاستفاده‌فرای بیگاری دهیم و در قساوت و شقاوت‌گیریم بلکه به آنان درد می‌خواری، ما تنها جان آنان را نمی‌گوشت دریم، هر چند شاید برخی از کشورها این رویه از کشتار را منسوخ لیکن جان‌جانشان را می درند پس باید دانست که ما زشتی را به جهان هدیه داده و نه تنها جان دریدن که‌حیوانات را می .ایم‌درد را مهمان دنیای حیوانات کرده

جان

اما برای فهم و درک درد دیگر نیازی به تصور نیست، این بحثی قابل لمس برای تمامیِ ما
،ها استانسان

تواند با تیغی در دست به خود زخمی بزند و درد را لمس کند، بفهمد کههر انسان بالغی می
ی ما در طول زندگی حداقل‌این بریدن دردآور است و شاید نیازی به این کار هم نباشد که همه
ی‌ها سیاهی رود، خاطره‌ایم و حال با به خاطر آوردن آن، چشم‌بار طعم درد را تجربه کرده‌یک
ی مانده در دست، بریده شدن پوست بدن، شکسته شدن دست و پا و هزاری مثال دیگر که‌شیشه
گرِ آن زخمی است که ما درد را تجربه کرده طعم این شکنجه و زجر کشیدن راهمه و همه بیان
،ایم و حال باید بدانیم که این رنج کشیدن، میان تمام جانداران یکسان استچشیده

کند، حیوان هم دریغنی همان حدی که یک انسان در هنگام بریده شدن سر درد تحمل می
کشد و ما عامل این درد و رنج هستیم، باید بدانیم که حیواناتآن شرایط به همان اندازه درد می
ها تناول‌ها همه و همه به دوش افرادی است که از گوشت و جان آن‌کشند و این‌درد می
،کنندمی

کنند و هر لقمه از این خون که دری پر ظلم را وادار به چرخش می‌ها که این چرخه‌آن
حامل دردی هستند که حیوانی پیش‌هاجوند و در بین شوخی و خنده‌دهانشان است را آرام می
از مرگ چشیده و حال کمی فکر به درد خویش و درد حیوان و باز جویدن آن لقمه درک
.بهتری از انسانیت را برایشان به همراه خواهد داشت

های دیگر در جهان نیست و خودش هم بخشی ازگاه مالک و صاحب بر جان‌انسان هیچ
ی‌های کره‌تواند صاحب دیگر جان‌اش نمی‌ی باورهای پوسیده‌ها است و به واسطه‌همین جان
آمیزی داشته باشد، این باورهای فاسد را کنارها زندگی مسالمت‌زمین شود، باید در کنار آن
ها رابگذارد و بداند که او هم جانی مثل دیگر جانداران است و حق به اسارت کشیدن آن
،نخواهد داشت

ها جای گرفته که بشرقدر به عناوین مختلف در ذهن انسان‌هر چند که این باور شوم آن
بیند و به طبع از همین دیدگاه مسموم سعی در برده‌ی سالاری می‌خویش را بند عبده و برده

کردن دیگر جانداران در زندگی خویش دارد، این نگاه از بالا به پایین، اربابی و رعیتانِ در جای اندها به اسارت برده‌ها جای گرفته و حیوانات را هم در این دیوانگی‌جای زندگی انسان.

هایشان استفاده‌ها طی سالیان دراز بیگاری کشیدند و در اسارت از شیر و فرآورده‌از آن کردند و خودشان را مالك بر حق آنان دانستند، در همین دنیای امروزی چگونه حیوانات به شود این به‌ها از وجودشان سوءاستفاده می‌گری انسان‌ها در آمده و با وحشی‌اسارت انسان های مختلفی خودش را به عرصه ظهور رسانیده و از تعالیم فاسددرازای تاریخ در اشکال و گونه گیرد که جهان اربابی دارد و سر آخر این تاج پادشاهی بر سر انسان خواهدآدمیان نشأت می شان شده، هرنشست، این خلیفه بر زمین با به اسارت کشیدن جانداران مالك بر جان و زندگی تازد و اگر هم زمانی خوبی در حق حیوانات کرده از کرم او است‌کند و می‌خواهد می‌چه می،

ی پرظلمت باید به کناری افکنده شود و انسان باید بداند که خویشتن‌وارانه‌این نگاه مریض خواهد از حیوانات استفاده و سودی ببرد باید برای‌هم جانی است مثال دیگر جانداران و اگر می ای داشته باشدها سود و استفاده‌آن،

هاکردند به آن‌هایشان نگهداری می‌مثل گذشتگانی که اگر حیوانات را برای شیر و فرآورده داشتند و این سودها را از گزند دیگر موجودات در امان می‌دادند، آن‌غذا و جای استراحت می هایش بود استفاده‌ها، به حیوانات بود و در ازا از سود حیوانات هم که شیر و فرآورده‌آن هاخواهند از آن‌برند و در بردگی هر چه می‌کردند، نه امروزی که حیوانات را به اسارت می‌می سازند و آدمی فقط بر خویشتن و منافعش‌ای برای آنان می‌وارانه‌کشند و زندگی برده‌سود می بالد و سر در اعماق این چاه حماقت بازهم بر جان دیگری غره خواهد شدمی.

باید دانست که جان یکی است و ارزش یکسان است، در برابر سود بردن باید که سود رساند و حقوق یکدیگر را رعایت کرد تا در این چرخه کسی ظالم و دیگری مظلوم واقع نشود.

های‌های جهان ایمان داشت و در این برابری جهانی عاری از زشتی‌باید به ارزش و مقام جان و تبعیض ساخت، جان والاترین ارزش جهان و غیر قابل انکارترین حقیقت دنیا است و باید به های جهان فریاد بر آورد که کسی حق دریدن و آزار رساندن به هیچ جانی رابلندای تمام جان در دنیا ندارد.

نبات

ها به این فکر بیفتند که گیاهان جان‌خواری را راهی برای تعالی بیان کردیم، شاید خیلی‌ما گیاه
،ایم‌ها نیستیم و چگونه حاضر به خوردن جان گیاهان شده‌ندارند و ما قائل به جان آن

مطمئناً ما معتقد به وجودیت و جان گیاهان هستیم و این امر بر کسی پوشیده نیست اما باید
خوریم در زمان چیدن بیشترشان به انتهای‌هایی که ما می‌در گام نخست بدانیم که گیاهان و میوه
،افتندپوسند و به زمین می‌میرند و اگر چیده نشوند می‌عمرشان رسیده و زمانی است که می

ها در انتهای عمر خود قراراین گام نخست است که در برابر ما قرار دارد یعنی گیاهان و میوه
،ها نیستیم‌ی جان آن‌دارند و ما ستاننده

شویم،آید که ما باعث درد کشیدن و رنج گیاهان نمی‌در کنار این بحث درد به میان می
ها هستند بسیاری که پیدا شوند وکنیم که مطمئناً بازهم با شنیدن این حرف‌ها را سلاخی نمی‌آن
ای این موضوع را رد کنند اما باید بدانیم که ما در جهانی چشم گشودیم که پر است ازبا ادله
ایم،ها چیزی نیست که قابل مهار کردن باشد و ما در پیدایش آن نقشی نداشته‌زشتی، نیاز و این
ها خواهد شد و این موضوعی‌دانیم که نخوردن غذا باعث مرگ و از بین رفتن انسان‌همه ما می
نیست که از کسی پوشیده باشد، پس در جهانی که چشم باز کردیم و انتخاب ما میان بد و بدتر
،خواهد بود

یا باید به این اعتقاد پیدا کنیم که این وجودیت سراسر زشتی است و هر نفس برای آزار به
شود که فرجامش حقا پوچی و مرگ است که ما به هیچ عنوان به چنین‌دیگران کشیده می
،پنداریم‌ایم و این تفکرات را پوچی و نیستی می‌باورهایی گرایش نداشته

و یا باید بمانیم و زندگی کنیم و تا جایی که برایمان مقدور و ممکن است بدون مرگ و
نابودی خودمان به دیگر جانداران عذاب نرسانیم و این همان انتخاب میان بد و بدتر است که ما
ایم و تنها به درونش زیسته و حال با دانستن و دیدن این‌در آن دخیل نبوده و سهمی نداشته
فهمیم که آزار نرساندن، درد ندادن به حیوانات است، موجوداتی که رنجشان را به‌موضوعات می
،خواهیم خویشتن را در چنین راه پر ظلم و زشتی بیندازیم‌بینیم و نمی‌چشم می

ستانیم باوری دورها در زمان چیده شدن جان ندارند و ما جانشان را نمی‌اینکه گیاهان و میوه

زنیم‌گیریم و دردی به آنان نمی‌از واقع نیست و اینکه ما با خوردن گیاهان جانی از آنان نمی دریم و نه دردی به دردهای‌خواری نه جانی می‌دانیم که ما با گیاه‌راهی نیست و می‌مبحث بی افزاییم اما اگر بر فرض محال قبول کنیم که این جان ستاندن است بازهم میان انتخابی‌جهان می ،که جهان در برابرمان گذاشته راهی بهتر از این گزینش در مقابلمان نخواهد بود

کنیم و باعث درد برما قاتلان جانداران نخواهیم بود و برای حفظ حیات از گیاهان تناول می شویم، در جهانی که سراسرش را زشتی فرا گرفته ما مجبورجان حیوانات و ریختن خونشان نمی .به انتخاب از میان بد و بدتریم که هیچ جای بحث و صحبتی به جای نخواهد گذاشت

چرا جانداران نیازمند به دنیا آمدند و برای بقا، نیاز به از بین بردن و کشتار دارند این سؤالی طور که هست در واقعیت‌است که پاسخش حتماً نزد دیگرانی نهفته است و ما باید جهان را همان ،خویش ببینیم

های محدودی وجود دارد که‌و مردمان باید بدانند در جهانی که پیش روی ما است انتخاب کشاند و در این راه‌ها و انتخاب میان زیبایی مانده در دل زشتان می‌بیشتر ما را به دریایی از زشتی .باید که آن کورسوی امید را برگزید و در آن پا فشرد که جهان را بدی فرا گرفته است

هر چند بازهم باید اذعان داشت که با نگاه به طبیعت و ساختار وجود گیاهان خوراکی در ها دیگر جانی باقی نمانده که کسی‌توان به سادگی فهمید که در زمان خوردن، در آن‌جهان می ها برای‌ها را متحمل نخواهد شد و تمام این‌بخواهد آن را بستاند و هیچ دردی از این خوردن آن ریزبینانی است که امروز تکه گوشتی در خون غلتیده را به دندان کشیده و در پی نشر مهر و فراتر ،گردنداز آن می

خواری و سبزخواری است و این اولین‌ها گیاه‌ترین طریقت در برابر انسان‌به راستی که پاک .خشت از بنای آزادیِ همه جانداران در جهان خواهد بود

تشابه

رحمی و وحشیانه‌برای در ک بهتر این جان در میان جانداران و بالأخص موجوداتی که با بی کنیم بهتر است به شباهت میانمان هم بپنداریم ودریم و از خون و تنشان تناول می‌جانشان را می ،آگاه باشیم

توان با مراجعه به کتب قابل وصول‌ها فرای ساختار بدن که می‌حیوانات و تشابهشان با انسان ها را بیشتر بشناسیم و بدانیم‌ها نیز بنگریم و این شباهت‌بسیار از آن مطلع شد باید به زندگی آن جمعی، گروهی و اجتماعی‌هایشان به صورت دسته‌که حیوانات هم مثال ما بسیاری از گونه ،کنندزندگی می

ها و چه بسا والاتر ازکنند، درست مثل انسان‌خانواده دارند و برای بقا و زندگی تلاش می ،آدمیان

ای به دوش‌دهند که در آن هر کدام از حیوانات وظیفه‌ها هم اجتماعاتی را تشکیل می‌آن دارند و با تلاش، سعی در ساختن زندگی بهتر برای همنوعانشان دارند و در اجتماعات خویش ها دری انسان‌کنند و مسلماً همه‌های همراهان ایفا می‌ای برای بهبود زندگی‌های سازنده‌نقش اند که چگونه حیوانات در اجتماعات کوچک و بزرگ‌طول زندگی با این پدیده روبرو شده ،اندکنند و این عناوین را در برابرشان به عرصه ظهور گذاشته‌زندگی می

کنند، کار گروهی‌برای پاسداری از جان هم و زنده ماندن تلاش و از خودگذشتگی می دهند و بسیاری از احساسات آدمیان را درک‌گذشتگی به خرج می‌دهند، ایثار و از جان‌انجام می ،کنندها در وجودشان وجود دارد و به یکدیگر خدمت می‌کرده و چه بسا بهتر و بیشتر از انسان

اما شاید بیشترین احساسی که میان حیوان و انسان مشترک است و چه بسا حیوانات بیشتر هم .اند، مهر و محبت و عواطف است‌پاسبان آن بوده

گذرند و برای حفظ‌ورزند، از همه چیزشان می‌حیواناتی که در حد جنون به هم عشق می ،کنندها می‌یکدگر و عشقشان رشادت

اید از کمک حیوانات به یکدیگر، نه از بابت همنوع بودن نه‌ای دیده‌چند بار تا به حال صحنه دین بودن که برای جان بودن به یکدیگر کمک کرده و جان‌وطن بودن و هم‌از بابت هم

اند و این موجودات‌اند و چه بسا از جان خویشتن هم در این راه گذشته‌یکدیگر را نجات داده ،توان دید و لمس کردهای بسیارش را می‌اند و نمونه‌دل تا چه حد در این مهر غرق‌زیبا و پاک

تواند ازنشین شده می‌آیا انسانی که در طول زندگی با جانداران مهربانی به نام حیوانات هم ای‌این عشق سرشار میان حیوانات گذر کند که چگونه وجودشان پر است از محبت و عاطفه های خاصی ندارند و آن دریای عشق‌بندی‌سرشار که برای نثارش به دیگران نیاز به تعریف و قسم ،کنندرا از کسی دریغ نمی

کنند چگونه با وجودشان‌این حیوانات مهربان و زیبا آنگاه که در کنار انسان زندگی می ی دور ماندن ازهایی که به واسطه‌آموزند و چه بسیار انسان‌درس مهر و محبت به آدمی می ،ها را هم درک نکردندای ساده از آن‌حیوانات حتی مسئله

ها بهترکشند و با درک این درد کشیدن آن‌شوند و درد می‌ها هم مریض می‌اینکه چگونه آن رسد تا ما از گوشت وفرسایی به جانشان می‌فهمند در زمان مرگ و قتلشان چه درد جان‌می ،خونشان بنوشیم و سیراب شویم

ها شاید بهترین راه برای درک محبت و مهر سرشار دردر کنار حیوانات ماندن و دیدن آن کنند، آنجا که انسان طلب مدد ازهای نیازمند را کمک می‌ها است که چگونه انسان‌های آن‌دل های انسان‌گذرند و به زندگی درمانده‌کند چگونه سخاوتمندانه از زندگی خویشتن می‌ها می‌آن ،بخشندزندگی می

اند و در این‌ها شده‌ها باشند که چگونه غمخوار و یار انسان‌ها سگ‌ترین آن‌شاید ملموس دل‌اند و جایی چشم افراد روشن‌رفاقت پاک، جوانمردانه و وفادارانه همیشه در کنار انسان مانده ،کنندهای گوناگون را با وجود پر مهرشان برای انسان هموار می‌شوند و بیماری‌می

جوییم، در حوادث مختلف از جمله‌تا چه حد از این حیوانات پاک برای مدد استفاده می اند و تا چه حد کمک حال آدمیان‌ها کرده‌دریغی به انسان‌های بی‌امداد و نجات چه کمک اند؟بوده

اخلاق، زندگی، احساست و عواطف میان ما و حیوانات مشترک است، زیرا ما جزئی از ها هم جزئی از ما هستند و قتل و کشتارِ هر کدام از ما که همه از یک ریشه و یک‌ها و آن‌آن ،بار است‌جانیم به یک اندازه ملامت

برای بیان بهتر این شباهت به احساس مشترک میان انسان و حیوان بپردازیم که چگونه ،کندی اتصال روشنی بین ما را نمایان می‌نقطه

ی مادر به فرزند که در بین هر دوی ما یکسان و شاید به مراتب در میان‌احساس عاشقانه ،حیوانات بیشتر هم باشد

شود تمام دنیایش بسته به فرزندش است، چگونه تمام‌دار می‌چگونه حیوان وقتی بچه گذرد تا فرزندش را سیراب‌اش را برای پرورش او خواهد داد، چگونه از خویشتن می‌زندگی ،شودخرد و تیمار جانش می‌کند، چگونه دردهایش را به تن می

ها همه و همه همان است، نگرانی وها و بوسیدن‌های عاشقانه، در آغوش گرفتن‌نگاه ،مان یکتا است‌ها همان است، از خود گذشتگی و ایثار و این عشق میان هر دوی‌اضطراب

کنند و سلاخی کرده، گوشت وببنیم چگونه آدمیان طفلی از مادر جدا می‌آنگاه که می خوریم از این خوی‌کنیم به طول هزاران سال و افسوس می‌درند، شرم می‌جانش را می خواهیم جهانی بهتر بسازیم که در آن، جان ارزش‌گری خورانده شده به جانمان و می‌وحشی .یکتای دنیا و میان همه جهانیان باشد

تعقل

های تمایز ما با آن‌های بیشمار میان ما و حیوانات تفاوتی آشکار هم نقطه‌در کنار تمام شباهت ،ها شده است‌است، تفاوتی که باعث این روزگار ما و آن روزگار آن

،مسلماً تنها دلیل این تمایز عقل است

این حجم مانده در سرهایمان که تیغ دو لب تیز است و توان هر کار خوب و بدی را خواهد هاتواند ما را از منجلاب دیوانگی‌کشاند و گاه می‌ها می‌داشت، گهگاه ما را به قهقرای زشتی توانیم هر طور که بخواهیم از آن استفاده‌بینیم، می‌ها و تعالیمی که می‌بیرون کشد، بسته به آموزه ،کنیم

کند، هر چندی تفاوتی که ما را از حیوانات جدا می‌ی تعقل هستیم، نقطه‌آری ما دارای قوه شان‌ها هم عقل دارند اما نه به پیچیدگی ما و اینسان و به مانند ما قدرتمندترین بخش وجودی‌آن نیست که ما را مطمئناً در طول تاریخ همین عقل به پیش برده و حال هر اتفاق کوچک و بزرگی ،بیشتر از توان بازوها قدرت پاها در اختیار عقل ما است

شان،تر به جهان بنگرد، به حیوانات و زندگی‌ی میان سرهایمان باید بهتر و دقیق‌اما این توده ات و فرجام، ما را در کنار هم‌ها و دردها همه و همه را ببیند و بیندیشد و با تمام وجودی‌شباهت ،بگذارد و به این فکرها افزون کند

های مانده در این کشتار و قتل و دیوانگی را باید خوب‌گرایانه و زشتی‌خلق و خوی وحشی ببیند و فریاد بزند

،ها خسته و کلافه شده است‌که از این دیوانگی

باید این حجم گوشتی درون وجودمان فریاد سر دهد و با منطقش بخواهد که این زشتی را به کناری بزنیم و از آن هیچ باقی نگذاریم تا بازهم به این دریای خونین غرق نشویم و توان بیرون ،جستن از آن را داشته باشیم

هاباید که تعقل و منطق به کنارمان بیاید و به دادمان برسد برای دوری جستن از این دیوانگی ،نجاتمان دهد

ی‌اگر ما در نهایت به این نتیجه بر فرض محال برسیم که بلی انسان هم از دسته خواران است و به فرض محال این را قبول کنیم، آنجاست که باید به عقلمان بنگریم و ازگوشت ،آن مدد بجوییم

ی مسائل را تحلیل کنند وای مثال ما ندارند تا همه‌ها عقل پیچیده‌ما با حیوانات متفاوتیم، آن ،تصمیم بگیرند

زنند اگرخوارند و بدون تعقل و تفکر به این کار دست می‌ها گوشت‌آری برخی از آن درند چه تعریف درستی از دریدن دارند؟می

ها کشتند و خوردند از روی غریزه به این عمل دست زده و تنهاای را در این دریدن‌اگر بچه فهمیم وها تفاوت داریم، ما می‌برای زنده ماندن و گرسنگی دست به این کار زدند، اما ما با آن تواند تصمیم درست راشناسد، عقل می کند و می‌عقل داریم، عقلمان احساسات را درک می ها بر جهان شود و خون ریختن را شرم‌بگیرد و به کمکان بیاید تا مانع از قتل، کشتار و زشتی گونه که از نخست در وجودمان چنین بوده و به امید آنکه جاودانِ در میانمان طریقت‌بداند، همان ،شود

ها را برایمان‌های مادر را شنیده و بارها آن‌شناسد ضجه‌بیند و درد کودک را می‌عقل می ی این عقل و تفاوتمان با حیوانات است که باید فریاد بزنیم این‌تکرار خواهد کرد و ما به واسطه ای از مهر، آذین نموده به عقل و خرد برای خویشتن ورخت زشتی را از تن برکنیم، رخت تازه .قدر دنیا بسازیم‌های گران‌تمام حیوانات و جان

درمان

به راستی راه حل نجات ما از این بحران چیست؟

آیا بازهم مثال سابق باید دست به آسمان شویم، باید از قدرتی فراتر طلب مدد کنیم و در انتظار باشیم تا به اذن آن قدرت ماورایی کار درست را پیشه کنیم؟

های غیبی و افکار پوسیده است؟آیا هنوز انسان و آدمیت محتاج این دست

آیا هنوز هم خویشتن را در اعماق این افکار فاسد به دام انداخته و قدرت برخاستن از میان این چاه حماقت را ندارد؟

آیا زمان آن نرسیده که خود فکر کنیم و تصمیم گیریم، هیچ دادرسی در برابرمان نیست، ،ها برهاندای قرار نیست که ما را از این زشتی‌دهنده‌هیچ ناجی و نجات

باید بدانیم که نه کسی قرار است از میان چاهی برون آید و جهان را به گلستان بدل کند و نه فرزند خدا به اذنش پا به زمین بگذارد و زمین را آباد کند، هر چند حتی اگر دل به این ها هم برای نجات زمین و جانداران پا بر زمین نخواهند گذاشت،ها هم ببندیم آن‌دهنده‌نجات هاآیند برای نابودی، برای از بین بردن، برای کشتار نه نفر از میان ده نفر آدمیان و آن‌ها می‌آن های در شکم مادران را بدرند و همه را تک به تک از زیر تیغ بگذرانند و قیامت‌آیند تا بچه‌می ،فرما کنندخداوند را بر زمین حکم

آیند تا قدرت خداوندی را به رخمان بکشند، آری خبری از نجات و درستکاری نیست،می آیند تا به‌خواهند بیایند که جهانی بهتر ساخته شود، نمی‌خبری از ساختن دنیایی بهتر نیست، نمی ،ها برکنده شودآیند تا ریشه ظلم‌صلحی پایدار برسیم، نمی

بدانید که در انتظار ناجی نشستن خیانت است، حماقت است و هیچ برایمان به بار نخواهد کدام از مشکلات جهان را حل نخواهند کرد که درد به دردمان خواهد افزود، با این‌رساند، هیچ درجا زدن و درجا ماندن با انتظار نشستن و در دل خویش دعا کردن هیچ از مشکلات جهان کم نخواهد شد، هیچ زشتی به خوبی بدل نخواهد شد و کماکان این کابوس هزاران ساله در کنارمان ،خواهد زیست

آیا به راستی زمان آن نرسیده تا آدمیان خویشتن به داد خود برسند؟

آیا زمان آن نرسیده که خویشتن فریاد بزنند و برخیزند و با تمام وجود بخواهند و بسازند؟

خواهیم جهانی پر از صلح واگر ایمان داریم که آزادی راه حل مشکلاتمان است، اگر می خواهیم‌ایم و می‌شمار در جهان خسته شده‌آرامش و درستی داشته باشیم، اگر از دیدن مظالم بی تا نهایت هستی، دیگر ظلمی در میان نباشد، باید به خویشتن اعتماد کنیم، باید از خودمان بخواهیم، باید دست بر زانوی خویشتن بگذاریم و برخیزیم، باید همه پویا و در پیش باشیم

و آری باید خودمان به داد خودمان برسیم، باید درست ببینیم و فکر کنیم، به دور از های فاسد، باید خودمان به داد خودمان برسیم و تا آخرین نفس در این‌تعصبات، به دور از آموزه .راه بجنگیم و پیروز شویم

هیچ

خواران‌باره سؤالی که همیشه در نظر اول از گیاه‌حال که تا اینجا از بحث پیش رفتیم، یک ،پرسند را به خاطر آوردم‌می

خوری که چه شود؟تو گوشت نمی

پرسند،خوار از او می‌ها در اولین نگاه به یک گیاه‌این سؤالی است که شاید خیلی از انسان ی سبزخواری دادم این جماعت دقیقاً منظورشان این‌تر درباره‌فرای تمام توضیحاتی که پیش !!!است که با نخوردن تو یک نفر، چه اتفاقی خواهد افتاد

خورند، نخوردن تو چه‌ها می‌ها از گوشت آن‌شوند، هنوز هم انسان‌حیوانات که کشته می ای خواهد داشت؟فایده

ها باید در همین حد توضیح داد که یک انسان به طور تقریبی در طول‌شاید در پاسخ به آن اش ازشود و همان یک نفر که در طول زندگی‌زندگی باعث کشتار هزاران حیوان زنده می ،گوشت و جان حیوانات نخورده جان هزاران جاندار را نجات داده است

اند که‌چندی پیش با تحقیقی رو به رو شدم که محققان به طور میانگین و نسبی حساب کرده شود این‌یک آمریکایی در طول زندگی طبیعی و معمول باعث مرگ و کشتار چند حیوان می ،دهدعام را به ما نشان می‌آمار میانگینی از کشتار و قتل

اگر انسانی را با طول عمر هفتاد سال در نظر بگیریم بین شش تا هفت هزار حیوان را در کند که شامل هفت گاو، بیست و هفت گوسفند، دو هزارکشد و از جانشان تناول می‌زندگی می و چهارصد مرغ، چهار هزار و پانصد ماهی و هزاری حیوانات دیگر از قبیل اردک، غاز، بز، شوندمیگو، بوقلمون، خوک و ... می

ای مثل جامعه آمریکا بسط دهیم و بخواهیم حسابی سرانگشتی‌حال اگر این آمار را به جامعه تاریخ جهان‌عام‌ترین قتل‌عام در میان مردم آمریکا در یک سال داشته باشیم با بزرگ‌از این قتل ها گاوهای انسانی هیچ رقمی محسوب نخواهد شد، میلیون‌شویم که در برابرش جنگ‌روبرو می شوند، حال‌ی مردمان آمریکا می‌ها تنها در یک سال طعمه‌و گوسفند، میلیاردها مرغ و ماهی این ای به ماکننده‌اگر این محاسبه را در تعداد کشورهای جهان در نظر بگیریم حقا آمار دیوانه

کشی وحشیانه و غیر قابل تصوری از حیواناتعام و نسل‌ها قتل‌خواهد داد که چگونه انسان اندکنند و تا این حد نسبت به آن ایزوله و واکسینه شده‌بار هم به آن فکر نمی‌کنند و حتی یک‌می خوری که چه شود باید گفت‌پرسند تو گوشت نمی‌و پاسخ به آن دسته از دوستان که می:

عام و دیوانگی و هزاری پاسخ‌جلوگیری از مرگ هزاران حیوان، شریک نشدن در این قتل ها است‌دیگر و اذعان که غایت و هدف هماره سبزخواری همه انسان.

میرند،ها بدون گوشت نمی‌ی این بحث باید به همگان گفت و فریاد زد که انسان‌در ادامه کس در اثر نخوردن گوشت نمرده و نخواهد مرد، اما گوشت خوردن ما باعث مرگ دیگرهیچ ،شودجانداران می

ها جانشان درد کشیدن، همه وها از حیوانات شباهت‌بازهم با خویشتن مرور کنید تمام گفته شویدها می‌کشید شما قاتل جان آن‌ها را می‌میرید و آن‌همه را بدانید که شما بدون گوشت نمی تان تغییرچیز از نخوردن گوشت در زندگی‌دهید، هیچ‌ها درد هدیه می‌و به همین سادگی به آن یابید که‌ای درمی‌های تازه‌کنند و بازهم مزه‌ها به سرعت جای عوض می‌نخواهد کرد، طعم و مزه به مراتب از طعم گوشت لذیذتر است هر چند فکر کردن به این عناوین مغر را فلج و زبان را ،کندشرمنده و قلم را خجل از نگاشتن می

ها وبدانید بی گوشت هیچ چیزی را در زندگی از دست نخواهید داد، نخواهید مرد، از طعم ،لذات غذا دور نخواهید ماند و همه چیز دنیایتان مثال گذشته خواهد بود

ها را به درد نشاندید و مرگ‌اما بدانید با خوردن گوشت مادر از فرزند جدا کردید و جان آن ها هدیه دادید در برابر چیزی که هیچ ضرری به شما نخواهد رساند و هیچ از دنیایتان‌را به آن نخواهد کاست مگر افزودن قساوت و قتل و خون

کنید شما برای خوردن برای لذت نه‌بارها و بارها با خودتان تکرار کنید و بدانید که چه می ستانید، تکرار کنیدها را می‌دهید و با درد، جان آن‌برای مرگ خویشتن به دیگران مرگ فدیه می میرید و برای لذت و شهوت و یا هر پوچی دیگر جان را نستانید که‌که شما بدون گوشت نمی پاسخ تنها در خویشتن از خودمان است، احترام

احترام

قدر در مسیر پاکی گام برداشت و به پیش رفت و در رفعت و مهربانی پیش تازاند تاباید این معنای جان را درک کرد و برای این ارزش والا ارزش و جایگاه قائل شد، باید در این دریای معرفت خویشتن را غرق کرده که به راستی راه رسیدن به آزادی تنها در همین راه خلاصه شده است.

ها باید ما را به دالانی از اهدافمان برساند، باید در این مسیر از دل و جان بگذریم‌این دروازه ،و به پیش رویم که درد دیگر جانداران را درد خویش پنداریم و حامی و نگهبان جان آنان باشیم

ای خطیر برما موجودات صاحب عقل، باید که حامی جهان حیوانات باشیم، زیرا این وظیفه دوش ما است و نباید به طول زندگی از این وظیفه شانه خالی کنیم، باید این معرفت (سبزخواری) را هر چند که بزرگ هم نیست در خویش بپروارانیم و به دیگران بیاموزانیم، به طور که اگر برایش مثالی انسانی‌واقع این به هیچ وجه معرفت و رحمت نخواهد بود، همان ،گاه کسی قادر به روا داشتن چنین زشتی نیست‌بیاوریم هیچ

گاه این اذن به‌میرید هم هیچ‌یعنی اگر شما بدانید که در صورت نخوردن گوشت انسان می ،شما داده نخواهد شد که به جان دیگری طمع کنید تا خویشتن زنده بمانید

این ارزش تعیین شده و تخطی از آن دور از ذهن آدمی خواهد بود یعنی پرهیز از کشتن انسان و خوردن جانش و دریدن او در طول این هزاران ساله به همگان تعلیم داده شده، باید این ها تفاوت قائل است از میان برداشت باید از نو دوباره وافکار و تعالیم پوسیده را که بین جان ،دوباره به جهان نگریست

ها از خودگذشتی محسوب‌و حالا در این دیوانگی آدمیان چنین عملی (سبزخواری) را انسان کنید که نکشتن جانداری را ازکنند، اما کجای کارید، به کجا و چگونه نگاه می‌می دانید و این راه و مسیر هنوز در سرآغاز خود قرار دارد، باید به طول هزاران‌خودگذشتگی می سال دوباره آدمیان را تعلیم و دوباره از نو ساخت تا معنای حقین زشتی و خوبی را دوباره بدانند و بخوانند.

ی مطلب که باید در مسیری پا بگذاریم و به پیش رویم که جان خویشتن را مقدم برخلاصه

هیچ جان دیگری نشماریم و برای بقای خویش حاضر به قتل دیگری نشویم، هر جانداری را با شمارانی نقل‌ی معروف گذشتگان که بارها و بارها از زبان بی‌انسان قیاس کنید و یاد آن جمله پسندید برای دیگران هم بپسندید، لیکن این بار نه باشده بیفتید که هر چه برای خویشتن می تفسیر گذشتگان که با فریادی بلند بگوییم:

اش راقدر دایره‌ها آن‌ی جانداران هستند نه به تقسیم در دیوانگی‌این دیگران همه و همه کوچک کنیم که سر آخر و در نهایتش بازهم خویشتن باقی بماند و این دور باطل را به طواف پوچی بریم و خویش به خویشتن آزار نرسانیم.

روزی که آدمی بتواند رخت زشتی از دل برکند و این جامه را بدرد مشکلات او به اتمام ها را جان خواهد پنداشت و خویشتن را از کسی‌ی جان‌خواهد رسید و آنجاست که همه تر نخواهد دید تا به موجب آن صاحب شود و هر کار که دوست داشت بکند، باید هربزرگ روز و هر روز این جان بودن را به خویشتن بفهماند و تکرار کند تا آخر بخشی از باورها و اعتقاداتش شود که او هم جانی است همتای دیگر جانان جهان،

ها و آزادی‌باید دانست که آدمی و جهان به کامیابی نخواهد رسید مگر با احترام به جان

توان به هر آنچه باور داشت رسید وها است، با آزادی می‌آزادی کلید گشایش تمام نیکی کننده وباید دانست که این آزادی قانونی دارد و در خویشتن نگاشته شده است، قانونش تعیین ات او است‌ی وجودی‌کننده‌تضمین،

توانی تا عمر داری از نعمت وجودش لذت ببری و کامیاباگر قانونش را رعایت کنی می ای نخواهی بردشوی اما اگر قانونش را نادیده بگیری از وجودش بهره،

خواهی آزادی را دریابی و در اختیارآزادی قانون دارد، قانونی به نام آزار نرساندن، اگر می داشته باشی، باید به دیگران آسیب نرسانی و آزادی دیگران را حفظ کنی و نگهبان باشی، اما این ای در دلش نداردآزار به دیگران تبصره،

ی‌شود و به واسطه‌بندی نمی‌به خاطر دین و مذهب، رنگ و نژاد، جنسیت و کشور تقسیم انسان و حیوان و نبات بودن تکه و پاره نخواهد شد این دیگران یعنی همه، یعنی هر کس در کند هر کس که جان دارد، حال چه انسان باشد چه حیوان و چه‌جهان وجود دارد و زندگی می گیاه، همگی جان دارند و جانشان والا و محترم است و باید دانست که آزادی در جهان میسر نخواهد شد مگر با احترام به قانون والایش

باید

دانیم‌ایم می‌خواری مطلع شده‌دانیم از گذشتگان خبر داریم از فواید گیاه‌چیز را می‌حال که همه خواران جاری و ساری است، در ذهن همه خوبی همان خوبی‌محبت و عشق بیشتر میان گیاه خواری امری خوب و پسندیده است، حال که از خدااست و بر کسی پوشیده نیست که گیاه ها،ها از پیدایش این امر و این حق پنداشتن این دیوانگی‌دانستیم و خواندیم و فهمیدیم، از گذشته القلب وها تا چه حد قسی‌خواری و جان دریدن‌ی این گوشت‌دانیم انسان به واسطه‌حال که می دانیم‌ایم، حال که می‌ها قائل شده‌شماری برای این دیوانگی‌دیوانه شده است، حال که فرجام بی های میان انسان و حیوان دانستیم، از عشق و کشد، حال که از شباهت‌حیوان جان دارد و درد می دانیم باید تعقل کنیم، باید ازمحبت، احساسات مشترک، مادر بودن و فرزند داشتن، حال که می حیوانات درنده متفاوت باشیم، برای خویشتن و جانداران راه درست را برگزینیم، حالا که دانیم بدون‌شویم، حال که می‌دانیم باعث مرگ چندین هزار حیوان در طول زندگی می‌می زنیم حتی اگر بمیریم هم گوشت نخواهیم خوردگوشت هرگز نخواهیم مرد فریاد می

دانیم تنها راه نجات انسان، آزادی است و باید قانونش را پاسداشت و به آن‌حال که می احترام گذاشت و قانونش آزار نرساندن به جان تمام جانداران است.

خوار باشیم، باید سبزخوار باشیم‌حال باید فریاد بزنیم، حال باید همه و همه گیاه

خوار کنیم و از هیچ تلاشی‌باید که این ارزش را به باید بدل کنیم، باید جهان را گیاه فروگذار نباشیم و برایش با تمام وجود بجنگیم، این امری وابسته به تفکرات و باورها نیست که ،این امری باید است

باید فریاد زد، در راهش جانبازی کرد و این هدف والا را پیش برد و دانست که این هم برای خویشتن است و هم برای حیوانات، باید دانست که ما به آزادی نخواهیم رسید مگر تابع توانیم همه و همه در کنار هم‌قانونش باشیم، پاسدار حرمت به جانِ جانداران باشیم، حال می فریاد بزنیم

مان را برای رسیدن به جهان پاک و آزاد به کارخواری باید است، تمام هدف و خواسته‌گیاه ،جنگیم تا جهانی عاری از زشتی و کشتار سازیم‌قسم در این راه می‌بندیم و هم‌می

.ی جانداران آزاد و رها زندگی کنندجهانی بسازیم به وسعت آزادی که در آن همه

خاتمه

ها جانم رادر انتهای این نگاره باید اذعان کنم و از بغضی بگویم که هر لحظه در میان نوشتن ،درگیر کرد و این زخم ثانیه به ثانیه در وجودم بیشتر شد

زند که حیوان جان است، جان من است، مثال خویشتنم‌بار دیگر نیما شهسواری فریاد می قدردانم چه گوهر والایی هستند، چه‌ام، می‌بوده و هست با تمام جان وجودشان را درک کرده داشتنی و هیچ تفاوتی با ما ندارند، باید این بغض را فریاد بزنم که اگر از فوایدزیبا و دوست خواری یا هر چیز دیگری در این نگاره گفتم بدین واسطه بود تا آدمیان به هر دلیل و منطقی‌گیاه که باور دارند دست از کشتار حیوانات بکشند و مرتکب این جنایات نشوند، باید بگویم ها نیست، این حقی نیست که ما برای حیوانات قائل شویم این‌خواری لطفی از جانب انسان‌گیاه ،حقیقت و راستی دنیاست

ی ما نهاده شده، اگر ما طالب رهایی و زندگی آرام هستیم بایداین بایدی است که بر گرده جهانی آرام بسازیم و این آرامش و آزادی میسر نخواهد شد مگر اینکه برای همه باشد مگر های آن را به روی همه باز کنیم، اگر کسی را از این دایره با هر تبصره و آرایی کناراینکه دروازه کنیم که‌ایم و خویشتن را از آن محروم می‌های این ارزش والا را بسته‌بگذاریم به سادگی دروازه ،قدرتمندتری ما را بیرون خواهد کرد

،ی ماست که پاسدار جان حیوانات باشیم‌این وظیفه

باید بازهم فریاد بزنم، بارها و بارها تا زمانی که قدرت سخن گفتن و زندگی داشتم باید که ،فریاد بزنم

شوند و زندگی‌ها هم عاشق می‌اند مثال ما، هیچ تفاوتی با ما ندارند، آن‌حیوانات جان گیرند،ورزند و عشق می‌شوند و عشق می‌شوند، مادر می‌کنند و بزرگ می‌کنند، بچگی می‌می برند، جانش رادنیایشان هیچ تفاوتی با دنیای ما ندارد، آنگاه که در برابر فرزندی مادری را سر می کس‌اند، او هم مادرش، همه‌کند که کودکان ما کرده‌درند، آن کودک همان احساس را می‌می کند و ازریزد و مویه می‌شود، او هم اشک می‌دهد، او هم داغدار می‌و دنیایش را از دست می ،زندشود، او هم فریاد می‌دنیا و آدمیان سیر می

های ماکشد، هیچ تفاوتی با رنج‌بیند، مادرش درد می‌به حیوان قسم او هم مثل ما رنج می دوزد و تا آخرین نفس به یاد کودکش است، هر ثانیه‌ندارد، بازهم به چشمان فرزندش چشم می ،ی تنش را انتظار خواهد داشت‌اندیشد که چه فرجامی کودکش، پاره‌با خودش می

چشد،کند، تیغ بر گردنش درد را می‌به حیوان قسم او هم رنج را با تمام وجودش لمس می ،کندریزد، همان دردها، همان احساس را تجربه می‌ترسد و اشک می‌مثل ما می

خواری فایده دارد، بیاییدگویم گیاه‌گویم، من نمی‌فریاد من باید است، من به خواهش نمی توانیم به کسی ظلم کنیم،فهماند، ما نمی‌خوار باشیم این باید است، بایدی که جهان به ما می‌گیاه توانیم حقی را از کسی بستانیم و در انتظار رسیدن به‌توانیم به دیگری آزار برسانیم، نمی‌نمی آزادی لو غوز بخوانیم

ها جان دارند و دردابن بغض در گلو مانده، این فریاد بلندم، جان بودن حیوانات است، آن ،چیز دنیایشان مثل ما است‌کشند، همه‌می

ها آزاری برساندمثل ما حق زندگی کردن دارند، کسی نباید به آن

و این قانون آزادی است، چیزی که باید در اختیار داشته باشید تا به آرامش برسید

ها است‌این احترام به جان حیوان.

همانا که به تکرار همیشه و همیشه فریاد زدم، تنها راه آزادی، آزار نرساندن به دیگران است

خواهید که به رهایی برسید بدانید که این باید درون آزادی است، این بایدی است‌اگر می ،برای رهایی، برای زندگی بهتر

ارزش کند، زیرا که همه یکسان و برابرند،تواند بی‌جان والای موجودات را کسی نمی خواری و احترام به جان حیوانات وظیفه است باید در آن گام گذاشت و در آن ثابت قدم‌گیاه ،ماند

فرما خواهد شد،جهان آرمانی در پیش روی ما است و آزادی به زودی بر تمام جهان حکم ،ام بوده‌این ایمان قلبی و امید همیشگی

به امید رهایی همه جانداران و جاودانگی آزادی و قانون پاکش

از میان زمین جان زیستن گرفت، جهان را ساخت، جانِ جهان شد، جهان سراسر جان و جانی که خویش هم بخشی از جهان بود

کم صدایی از عرش به گوش رسید و او راپیش رفت و در این خویش ماندن را ادامه داد کم

ها به خاک نشاند و خویشتن را بالا برد ووالاتر و اشرف خواند، او را به پیش برد و در دیوانگی سر آخر همان در خاک ماندگان به خویشتن آمدند تا جهان را زیر پای خود در آورند تا جهان و ها پیش تاختند، هر روز به زشتی خود افزودند که همه ازجان را مالک شوند و در این دیوانگی ها دریدند و پیش‌ی آنان شد، کشتند و خوردند و جان‌آمد و زشتی پیشه‌قدرت و شهوت می رفتند، روزی برای فرمانروای زمین سر زدند و سر بریدند و خون را نثار قدرتش کردند، بزرگ ها را حتی لمس هم‌عام‌قدر پیش رفتند که هر روز جان بیشتری دریدند و این قتل‌کردند و آن راه از هیچ نهراسیدند و کشتند و به‌تر شدند، در این زشت‌ترشان دیوانه‌نکردند و هر روز از پیش ها هیچ نخواهد بود جز ویرانی خویش، جهانیان‌دانستند سرانجام این دیوانگی‌پیش رفتند و می خواستند که باقی بگذارند و خویشتن دریدند و در خون غرق شدند و هر روزهیچ از جهان نمی ،در این مرداب بیشتر دست و پا زدند، لیک روزی باید به خود بیایند و فریاد بزنند

ها اندرز داد همه و همه درها سخن کرد، آسمان بر آن‌روزی به خویش آمدند، زمین با آن دانستند زشتی رواها را به خویشتن بیاورند و سر آخر به خویش آمدند، می‌کنار هم ایستادند تا آن :ی زشتی را در نوردیدند و به پیش آمدند و فریاد زدندداشته لیک این جامه

خواهند، جهانی آزاد و رها، هر نام زشت را به دور افکندند و بازهم به پیش‌جهانی زیبا می رفتند، این بار تعقل کرده بودند با ادراکشان به این راه گام گذاشتند و هر باور پوسیده را به کناری زدند و با صدای بلند فریاد زدند و برای آزادی خویش و جهانشان جنگیدند و به هر آنچه خواستند رسیدندمی

و دگر بار جهان جان شد و جان جهان، لیک این بار با تعقل بدین ادراک والا رسیدند و تا .ابد نگهبان این ارزش والای آزادی و قانون پاکش شدند

فصل دوم

سبزخواری

همه دنیا از آن جان است از آن جان
بگو والاترین گوهر به ما جان
چنین است‌اگر امروز انسان این
ها زشت دین است‌اگر قاتل به جان
به دیروزش چنین او زشت نازید
ها و جان دیدنبودا قاتل جان
کران عمری که انسان‌به طول بی
را درنوردید است بر جان‌زمین
چنین او قاتل جان‌نبودا این
نخورده خون و تن از جان حیوان
در این چندین صباحی پیش تا روز
چنین کشتا به زشتی مرگ را زور
به خوردن سبزخواری سودها داشت
ها کاشت‌به طول عمر انسان راه
همه جسم و تن و روحت به شادی است
خواری تباهی است‌از آن زشتی و جان
به طول عمر تو افزودهِ این سبز
گذر دارد تو را از زشتی از مرز
تو را از دردها او دور دارد

نزن دردی که دردان دور زارد

به درمان همه دردان تو سبز

خواری تو را عاری زِ هر دردگیه

نزن دردی به دنیا کز چنین درد

به خود آید به سویت مرگ از درد

خوارشمارانی گیه‌جهان را بی

به طول تارخ و در عمق دادار

در این گیتی جهان در پیش بود است

هزاران بیش و گو از پیش بود است

یکی زانان هزاران داشت برهان

ها دلیل از پیش اذعان‌هزاران

ی پیش‌ها دوره‌ولیکن این نسان

برای سبزخواری اوست بر کیش

که یکتا از برای خویش بود آن

برای آن سلامت بود از جان

سلامت روح و جسم و آن روان بود

ها او خزان بودزِ کشتار نفس

به دیدار همه زشتی تن جان

دریدا خویشتن را خویش بر جان

به راه دیگری در فکر جان بود

بگو حامی حیوان یارمان بود

بگو بر راه کشتار تو حیوان

زِ خود شرم و خجل از خویش انسان

برای جان حیوان مرهمی باش

برای خویشتن مرهم بیفراشت

زِ هر رو و به هر سو و در این راه

تو حامی جان ما بودی تو ای ماه

که این راه نخستین بود آزاد

خواری نخستین خشت فریادگیه

ها عشق زید استبه جان این نسان

پر از مهر و محبت یار این است

پر از دریای مهر و عشق اینان

پر از رفعت سخاوت باد ایمان

نکشته کس نخورده جان جانان

پر از مهر و وفا بود است حیوان

کنار این محبت عشق آموز

به دیدار نفس او عشق افروز

همه جان و نهایش در پی یار

همه دنیا برایش یار در غار

نبیند هیچ کس او در پی خاک

نبرده خویشتن را او به افلاک

اگر پر مهر و عشق است و پر از جان

برای جانِ جاندار است او جان

وطن بودندیده کس به کس چون هم

کیش است و تن بوددین و هم‌که چون هم

برای جان پر از مهر است این جان

همه دنیا برایش جان شده جان

و پر مهر و پر از عشق است هر روز

همه دنیا به چشمش یک نفس بود

نکشته کس و او قاتل به جان نیست

بر این زشتی بگو خشتی از آن نیست

و جانش دم به دم در پیش آن جان

همه دنیا یکی انبات و حیسان

بگو در ذهن هر تن خوب، خوب است

بگو تعریف آن از پیش بود است

اش جان‌بگو آن طفل و کودک دیده

همه یکتا و هر تن داشته جان

به ذهنش کشتن و زشتی بدی است

کشی را زشت دید استهر آنچه می

ای جاناگر در پیش رویش کشته

گریزد او است حیران‌به سختی می

اگر تعلیم زشتی بر دلش نیست

به زشتی خون نگیرد خون بر جان

ها خوان‌همه تن زشت بیند قتل

همه زشتی برایش قتل بر جان

ی دُگم‌به دورا باد آری دیده

ی خشک‌نگاه پر تعصب دیده

همه باور زِ پوچی دور بادا

همه ایمان فاسد دور خوانا

ای بازتعصب دیده‌نگاه بی

ببیند زشتی و از خویش پرواز

که قتل و خون دگر در جام جم نیست

برای زندگی کشتار تن نیست

خواری به ذهنش دید فریادگیه

که زیبایی همین و جانِ آزاد

همه تن در دلش این ره همان است

به آزادی و در پیش است و جان است

هاخدایی بر زمین و آسمان

هاشده صاحب به جان و جان و جان

یکی را اشرفی این خلق کرد است

خلیفه بر زمین در پیش بر دست

خودش با تاج و بر تختی است یزدان

همه بر زیر پایش شاه انسان

شده شاه و به تاجش پیش پیدا است

همه حیوان به زیر پای انسان

که این خلق کَه آری بر تو نعمت

منم آن شاه و بر تو شاه فرصت

ها به تیغ ظلم در دست‌بدر تن

به قربانی بیاور پای ما مست

و او بَرده به پیش و روی پیدا است

همه دنیا شده بَرده به ما پست

هر آنچه بر دلت داری هویدا است

ها بدر این شاه با ما استبکش تن

و انسان اشرف و شاهی که افراست

همه جان را خدا نعمت به ما خواست

وزین دیوانگی را پیش برد است

به مرگ و خون آنان بیش برد است

به محراب خدا کشتار حیوان

دمادم تیغ بر آن میش برد است

ای نیستتوانی چارهبکش تا می

خداوندی که زشتی آفرد پست

زِ هر روز گذشته پیش رفت است

به کشتن خون و آری خویش مرد است

اش این زشت و این پستقساوت پیشه

دستها به یکدرد جانزِ هر رو می

به تیغ تیز او سردار گردن

به رویش خون و آن خونابه خورد است

گری دیوانگی برددر این وحشی

به دیوان پیش او دیوانگی خورد

خواری از هر آدم پستبه خون خون

بکشته خویشتن را با همان دست

دوباره خود به دریایی که از خون

بجوشد خون هر جان جانِ مجنون

به دستش تیغ داده پیش محراب

برد او طفل در خواببه گردن می

نبیند طفل او آن طفل در پوی

بریده سر زِ تن آن خون بر جوی

کشد او گوشت از تن‌به دندان می

به روز دیگری او مرده ایزن

که دنیایش درون قبر برد است

همه مهر و دلش را خویش خورد است

ها به صد کاش‌به هر کام از جنون دل

بکشتا خویشتن در یاد آن باش

دوباره سیل این خون پیش بر آن

به خون خویشتن دیوانه انسان

به میدان دیده انسان پیش در خون

سر صدها هزاری قوچ، جان دون

درند و جان به جان مردبه میدان می

هزاری کشتن و سرها به خون برد

یکی را تیغ در دندان حیوان

به زور مَرد و او مردست بر جان

به تیغ افکند او کشتار هر جان

درد هر تن بدین جان‌به جانا می

به خون آمد به پیش و او است فریاد

به سر فریاد دارد وای بر داد

ها تاریکی کودک به پیش و چشم

به تیغ زجر او سر پیش بردار

جماعت پُر زِ درد و خون بدید است

در این خاری خودش را مرگ دید است

ها از این خون بارگی شادهمه تن

چه کابوسی که فرجامش بر آن باد

دوباره یک به یک سرها به تیغ است

درید آن تیغ تیز استیکی را می

بیند چه در پیش است بر جاننمی

ها دریده باد حیوانهمه جان

یکی را کشته در میدان در این کیش

درد آن مَرد در پیشدگر را می

جماعت یک به یک گردن برید است

همه بر جان حیوان زخم دیو است

به خوردار و به مردار و یک از جان

ها به زیر مرگ دندانهمه جان

دریده خون دهانش پیش در راه

به زیر دست دارد مرگ آن شاه

درد هر جان و از جانهمه تن می

همه دنیای او قتل است اذعان

ها یک نفر گفتدر این دیوانگی

دری آن چیست آن مفتچه تن را می

یکی دیوانگی را پیش خواند است

عبادت پای شاهی پیش ماند است

همه با هر نفس کشتار از آن

ها دریدا جانِ جانانهمه تن

کِشد گوشت‌به آخر زیر دندان می

ای دارد و مدهوش‌چه طعم تازه

نگاهش زیر در پی جان این تن

ای دارد و ایزن‌چه طعم تازه

که دیده چیست این طعمی که از خون

های مجنون‌به فریاد همه تن

یکایک دیده در زیر تو آن دست

یکی انسان بخوردا دیگری هست

به سوی یکدگر در پیش راه است

دار است‌به کشتار هم از هم پیش

دریده هر تنی را دید در پیش

زمین افکنده صدها آدم و بیش

یکایک آدمان را مرگ برد است

هر آنکه قدرتش آن بیش خورد است

ها را و آن جان‌دریده تن زِ تن

یکی بر جان دیگر بیش خورد است

همین زشتی و آن زشتی یکی بود

به ارزش پیش آن زشتی به کی بود

به طعم جان تازه رشک برد است

کس قدرتش آن بیش خورد است‌هر آن

هابه فرجام همه دیوانگی

تن و جان و همه را بیش خورد است

به وحشی بودن و این جهل مجنون

بگو خو از خودش در خویش خورد است

رسد تا هر تن از دیوبدان جا می

یکی در خویش آری خویش برد است

به جنگ و خون و خون بازی و این راه

همه تن از هم آری پیش برد است

هازِ طعم خون و از این خارگی

نسان خود گوشتش را خویش خورد است

ها همه در پیش بر آنبه میدان

ترها بیش برد استبه زشتی پیش

ای دیدار این راههر آن دم لحظه

که زشتی را خجل در بیش برد است

یکایک آدمان در زشتی از پیش

هر آنکه قدرتش آن بیش خورد است

همه جان تو حیوان جان من بود

همه درد تو درد جان و تن بود

ندارد هیچ فرقی بین ما راه

من و تو از یکی جان است پیدا

ندارد ارزشی بیش است آن جان

همه دنیا همین جان است ای جان

به جانت من خجل از این خزانم

زِ همنوع از همه دنیا و آنم

تو و من از یکی بر راه و یک راه

همه جان من و تو از یه جان است

اگر تیغی به دستم برده در پیش

تو هم دستت همان درد است درویش

همه تن درد ما یک درد بود است

همه درد جهان هم درد بود است

تو را تیغی به گردن کشت آن کیش

تو پر دردی پر از زجری تو ای میش

همان قدری که من درد جهان خورد

تو هم دردی و درد این جهان مرد

به گردن تیغ از زجرش همه جان

به خون آغشته این تن باد حیوان

که از دردت به درد خویش مردم

تو را در درد انسان پیش بردم

همه جانم یکی دردم یکی بود

همه درد جهان از تن یکی بود

فهمی شود ارزش به انسان‌که کج

بشوید زشت تن را زشت یزدان

همه عمر گران و جان به کار است

دار است‌خدا برده زمین را پیش

همه دنیا شده آن عبد یزدان

غلام و برده آری عبد انسان

پر از حس حقارت پیش رو بود

به قانون صاحب و صاحب یکی بود

شده انسان همه صاحب به جانان

شده برده به پایش وای حیوان

به هر زشتی دلش خواهد که برد است

همه جان را در این زشتی که مرد است

به گردن تیغ بود و حال افسار

ها را که خورد استبه زشتی خویشتن

همه دنیای اینان بَرده و تاج

خودش شاه و خودش آن عبد آماج

دوباره سوء به سوء در سود بود است

برای سود خود جان را ربود است

به زشتی در پی زندان و در حصر

ها شیر خورد استزِ شیر جان آن

دوباره مسلک زشتی همان راه

دوباره زشتی و زشتیِ آن شاه

برای سود باید سود آن داد

جواب عشق را با عشق جان داد

بینانولیکن این نگاه زشت

جهان را زشت دارد زشت یزدان

ها دریدنمن و تو باید این جان

کناری و به پای عشق زیدن

بیاید هر نفس را پی به هم روز

به کام مهر آری پیش هر روز

برابر زشتی و کشتن بپاخیز

برابر جان و درد و جان لبریز

به کام ما رود آن غوط از سبز

خواری به راه خویش بر فضل‌گیه

که این انبات را ما گر به جان برد

ندارد جانی و جانش همه سبز

ندارد درد و درمانم همین است

به آزادی که ناشد هیچ بر سبز

وگر این نیست راهی پیش رو نیست

به زشتی در جهان حصر است در فضل

ندارد جان به وقت کندن از تخت

که زیبایی همه در جان آن سبز

برابر زشتی و کشتن بپاخیز

برابر جان و درد و جان لبریز

برابر کشتن آن جان حیوان

کرانی پیش انسان‌به درد بی

برابر این همه زشتی بپاخیز

خواری ره آسودگی زیست‌گیه

خواری به معنای نکشتن‌گیه

به سرو سبز خود این عشق لبریز

ها یک به یک جان‌میان ما و جان

همه انسان و حیوان یک به حیسان

همه دنیای ما یک راه برپا است

ی ماست‌همه دنیا شباهت سینه

اگر ما درد داریم اوی درد است

اگر ما جان به جان او جان مرگ است

اگر ما ترس گر ما عشق داریم

بگو حیوان همه معنای حرف است

یکی از راه و یک بر راه در پیش

که ما از یک به یک اشجار و برگ است

اگر ما کودکی بر پیش داریم

همه حیوان به مادرها تگرگ است

به رخسار تو کودک چشم دوزد

زِ دوریِ تو آری عشق سوزد

همه جانش گرو در پیش روی است

به زخم پای تو آن چشم جوی است

همه جان و دلش در پیش آن جان

تن به حیوان‌تو را فرزند و پاره

زِ ترس جان تو او ترس دارد

نسان دیوانگی را دوست دارد

به تیغش جان و تن را او گرفت است

همه مادر به فرزند کشت این پست

جان‌به ترسی در به در در درد بی

ها فرزند این مست اشک‌به ضجه

شقاوت را به حد و بیش برد است

ها یکایک خویش خورد است‌همه جان

ولیکن آدمان در خویش مهمان

به سوی ذهن خود در پیش حیران

شما ادراک آری عقل دارید

شما باید جهان را پیش دارید

ها میان جان به این جان‌تفاوت

همین عقل شما را پیش دارید

به دیدن درد و جان مست حیوان

های این زشتیِ یزدان‌به زشتی

به کودک ترس بر احساس یکسان

به مهر و عاطفه در خویش مهمان

به فرجامی که در آن پیش روی است

ها خویش گوی است‌به کشتار نفس

جان‌به زشتی و به دین زشت بی

به قتل و خون تجاوزها است ایمان

به این دریای خونین پیش در رو

به این زشتی و زشتی شاه بدگو

به این کشتار و سلاخی و از درد

به خون آغشته بر دستان هر مرد

به دندان بردن و خون خوردن زن

ها پیش بر من‌به این دیوانگی

به فریاد همه عقلت بخوان این

خواری و در این‌بخوان آری گیه

بمان با هر نفس آزاد ره باش

که با عقلت بسازی واقع از کاش

بیا با هم به داد خویش باشیم

بیا فریاد هم را چاره باشیم
کسی در جام جم حقی نداد است
نیامد ناجی و چیزی نداد است
نیاورده کسی از دور بر پیش
نداده هیچ بر ما هیچ از کیش
نبر دستت به روی پیش الله
نزن خود را به دونی و بر این جاه
بگو لعنت اگر آزادگی را
راه کسی تحفه بیاورده به تن
بیا دست هم از آن دست گیریم
بیا در راه آزادی بمیریم
بیا دست و دو دستان را به ره پیش
به جان آزادگی را پیش گیریم
بیا و این بدان تنها ره ما است
که بر زانوی خود این راه گیریم
بده دستان به دستم پیش فریاد
همه حق خود از دنیا بگیریم
نترس و با من از جان باش فریاد
که راهی بر رهایی پیش گیریم
همه ناجی دنیا خویشتن بود
خود ما این رهایی پس بگیریم
بیا با هم به داد خویش باشیم
ها پیش گیریم‌رهایی را به جان

کشتار ما بازبدان آری که بی

به زندار و در این ره ما نمیریم

ها از تو حیوان‌بدون جان و تن

نمیریم و نمیریم و نمیریم

ولیکن ما به طول عمر خود باز

همه حیوان به درد و وای میریم

بدینسان زشتی از انسان روا گشت

نمرده جان جانان را بگیریم

به خود باید دوباره زیستن بود

دوباره راه آزادی بگیریم

به طول عمر و آری هر نفس پیش

هزاران جان زِ حیوان ما بگیریم

نمرده از دل ناخورده بر جان

ولیکن جان حیوان را بگیریم

ی زشتی خود نیش‌بکن این جامه

که بر کام جهانا سخت گیریم

دوباره صدهزاری باره فریاد

که جان و جان حیوان پس بگیریم

به تکرار و برای صد به تکرار

نفس حیوان تو جانت پس بگیریم

تو در این طول زشتی از دل انسان

پر از دردی و دردت پس بگیریم

که آزادی و جانت را کنم داد

همه داد از جهان را ما بگیریم

به دریای محبت باور خویش

در این سیلاب بودن پاکیِ کیش

تو را انسان به پیش و تاب بردم

برای این جهان پاک مردم

که تو از نو بنا تن زنده باشی

به باور پاکی و پاینده باشی

در این دوار گردون باید از پیش

به راه دور آری زنده باشی

پر از پاکی و جانت در پی باد

تو باید عامل آزاد باشی

به فریاد هزاری تن که آزاد

همه پر باور و مغرور جان شاد

به پیش و راه را اینان و به فریاد

به روی خویشتن جان از دلش شاد

که حتی گر بمیرم راه من نیست

به کشتن دور این جام جهان چیست

همه دنیای ما در راه این است

که آزادی جهان را پیشبین است

به کشتن هرگز آری راه باشد

اگر مُردم نکش این جاه باشد

من از جانم گذر در راه این پاک

به پاکی از همه قتل و به خون خاک

نکش هرگز تنی را روی در پیش

اگر حتی خودت مردی در این کیش

جهان یک راه در پیش است فریاد

به پاکی جهان تنها همین شاد

اگر در باورت آسودگی بود

اگر آسایش این فرجام جم بود

اگر دل بر هوای راست راه است

اگر عشق و عدالت پیش جاه است

اگر صلح و صفا رؤیای جان بود

اگر بیش از همه رویایمان بود

بگو تنها رهش آزادگی است

به آزادی جهان رؤیای زی است

به قلب این رهایی دارد آن داد

به قانون نوشته قلب آن باد

نوشته این رهایی را نتانی

آوردن و آری نمانی‌به دست

مگر قانون پاکش را اجابت

مگر جانت بر این داد است طاعت

که قانونش همه فریاد این است

قضا و قدرت ما پاک دین است

نکن ظلمی به کس آزار بر خویش

نکن آزار دیگر را تو درویش

که این راه همه دنیا و جان است

هر آنچه بر جهان بود است آن است

همه انسان و حیوان است انبات

همه جان جهان از پیش آن است

خواربگو باید نسان باشد گیه

داداربگو این سبزخواری راه

بگو باید به راهش پیش و جان بود

برای پاسبانی در جهان بود

بگو فریاد هر روزِ همین است

همین رزم من و تو داد این است

خواری شود راه‌بگو باید گیه

همه دنیا به پیش و پیش در راه

همه جان جهان را محترم دید

ها در این دنیای ما زیدهمه جان

ها به یکسان بود در آن‌همه جان

کسی والانشین و نیست از آن

همه یکسان برابر باد اینسان

جهان آزاد و آزادیِ بر جان

خواربگو باید نسان باشد گیه

بگو این سبزخواری راه دادار

بگو فریاد ما هر روزِ این است

همه فریادها آری چنین است

برای این رهایی تا ابد جان

به جان خویش در پیش است این جان

کس جان در آن هست‌رها هر تن هر آن

به کشتن پاک از این جام و جان است

رهایی پیش و آری داد در آن

خواری نخستین خشت از آن‌گیه

برد پیش‌همه جان و جهان را می

به فرجامش همه آزاد بر خویش

رهایی تحفه و هدیه از آن نیست

همه فریاد ما آورده این زیست

به پیش و جان به کف در پیش فریاد

همه دنیا و پیش آورده این بار

که تا جان در تن و این جان هویدا است

ها است‌همه آمال ما در پاک و جان

ها را خزان کردهمه کشتار جان

چنان کردبه فریاد من و تو آن

همه دنیا پر از داد است آزاد

خواهی و از ما است‌پر از فریاد و حق

همه در پیش در رؤیای آن بیش

هر آنچه فکر خواهد هست در پیش

دو دستان مشت آری آسمان بود

به فریاد من و تو جام جان بود

همه جنگاور و جنگ است در پیش

برای این رهایی جهان خویش

کند یادبه فرجام آرزو را می

که بر دنیا شده این راست بنیاد

و بر فردا همه دنیای دید است

که عزم ما جهان هم رو سپید است

به پایان بازهم فریاد آزاد

ها یکی و جانت آزادهمه جان

فصل سوم

خار

کردند، فلاتی بود زیبا و سرسبز، بادر زمانی دور و در فلاتی دور دست مردمانی زندگی می کردتابید و در زمانی خاص غروب می‌آسمانی آبی و خورشیدی که هر روز در ساعتی مقرر می کردند و هر شب زمانی که خورشیدخاستند و زندگی آغاز می‌مردم این فلات از صبح برمی ،رفتندکرد زیر نور ماه به خواب می‌غروب می

ها مراتعی جسته بودند و در میانش مایحتاج زندگی برای خوددر میان این دشت وسیع آن کردند وخوردند و گهگاه این آذوقه را با هم معاوضه می‌کاشتند و از دست رنج خویش می‌می ها بودتقریباً تمام مردم ساکن در این فلات از محصولات هم که برنج و گندم و غلات و میوه شان را در میان کار کردن و از دسترنج کاشت و برداشتشان‌شدند و روزی‌مند می‌بهره ،خوردندمی

نه حکومتی داشتند و نه قدرتی که بر آنان مسلط شود، نه پیامبری داشتند و نه خدایی که در ،شان سراسر شادی و کار بودها بر آنان دستور بفرستد، زندگی‌آسمان

گفتند از اتفاقات روز، بعضی اوقات‌نشستند و با هم سخن می‌ها به دور آتش می‌ساعت ها آرام وگذراندند، آن‌گفتند و اوقات می‌ها می‌کردند و از افسانه‌هایی تعریف می‌داستان ها بودند و گهگاه به هم‌کردند و حیوانات در کنار آن‌دغدغه در کنار حیوانات زندگی می‌بی ،هاها به حیوانات و هم حیوانات به انسان‌کردند، هم انسان‌کمک می

ورزیدند و در مقابل عشق‌ها عشق می‌آمدند و به آن‌ها می‌ها به کنار آن‌بعضی از سگ گرفتند، مواظب یکدیگر بودند، به گاوها هم جای خواب و استراحت داده بودند و گهگاه ازمی ،خوردنددوشیدند و می‌شیرشان می

ها کار کرده‌داد که در میان مزرعه‌بیشتر غذایشان را همان محصولات کشاورزی تشکیل می .خوردند و از این زندگی، آسوده و راحت بودندکردند و می‌آن محصولات را کشت می

دانستند جنگ چیست، کشتن چیست و قدرت چیست، در کنارشان و کمی دورترنمی ها ازکردند، آن‌ای زندگی می‌ها هم مثل اینان و با چنین رویه‌های دیگری بودند که آن‌انسان ،شدشان در همین اتفاقات سپری می‌ها خبری نداشتند و زندگی‌دوردست

ای‌ها مزرعه‌آمدند، هر کدام از آن‌کردند به میان مزارع خودشان می‌از صبح که چشم باز می داد و سر آخر ازکاشت و درختان را آب می‌کرد، بذر می‌داشت که در همان هم کار می کردند و گاهی تعویض وکرد، گاهی محصولات را با یکدیگر تقسیم می‌محصولاتش تناول می ،ها جریان داشت‌شان در صلح و آرامش و دور از زشتی‌زندگی

ها و در روزهایی مشخص عادت داشتند تا دور هم جمع شوند و آتشی روشن کنند، ازشب محصولاتشان بیاورند و بزمی به پا کنند، بخورند و بیاشامند و با هم صحبت کنند و گاه به رقص ،کوبی مشغول شوندو پای

شدند، از این رو باداد و شاد می‌شد، محصولاتشان بار می‌زمانی که فصل بارندگی آغاز می ها یار و غمخواربردند، آن‌پرداختند و از زندگی لذت بیشتری می‌هم و در کنار هم به شادی می نشست، اطرافیان به‌شد و یا به بار نمی‌ها دچار آفت می‌یکدیگر بودند، اگر محصول یکی از آن ،گشت‌کردند و او به زندگی سابقش باز می‌او کمک می

ها به حیوانات احترام‌ها در کنار حیوانات خیلی دوستانه و پر از احترام بود، آن‌زندگی آن ی خویشتن‌دانستند و باور داشتند که در زندگی به اندازه‌پای خود می‌ها را هم‌گذاشتند، آن‌می ،محق هستند

شدند که‌خوردند، خوشحال می‌آمدند و از محصولاتشان می‌شان می‌وقتی حیوانات به مزرعه خورند و وجودشان برای دیگران مفید و محترم است و در برابرها هم با آنان روزی می‌آن ،ی دو سویه پر از احترام بودکردند و این رابطه‌ها کمک می‌حیواناتی که به آن

ها را لقبی داده و از غرورگذاشتند، هر کدام از آن‌ها به وجود خیل حیوانات احترام می‌آن گرفتند از آزادی و آزاد پنداری آنان، از مهر و محبتشان و به این جانداران که‌حیوانات درس می گذاشتند، این فلات هیچ مشکلی نداشت و هیچ‌دیدند احترام می‌خودشان را هم نوعی از آنان می ،کردندرنج زندگی می‌ی جانداران در آن بی‌کرد و همه‌دردی در میانشان جای باز نمی

ها باکرد و آن‌ها را پربارتر می‌زد و زمین‌تابید، زمین پربار بود، باران می‌بازهم خورشید می ،کردند و این زندگیِ در صلح و آرامش ادامه داشت‌های خودشان کار می‌آرامش بر روی زمین

ها، شخصی ظهورها و در آسمان و یا شاید در زمین و میان قلب همین انسان‌اما در دوردست زد و موعظه‌کرد، آمد و حلول کرد و پا به میان فلات سرسبز آنان گذاشت، برایشان حرف می ،خواندها را به طریقت تازه، دنیایی جدید فرا می‌کرد و آن‌می

ها که به اعمال و کردار آنان‌گفت، از قدرتی فراتر از آن‌برایشان از قدرت درونشان می

گفت و رعد و برق آورد و باران‌گفت، برایشان از زمین می‌واقف است، برایشان از آسمان می ها راپچ کرد و دوباره همان حرف‌زد، برف بارید و سیلاب کرد، آرام و با نجوا دم گوششان پچ ها گوش فراها شنیدند، باز نجوا کرد و آن‌این بار با سیمایی تازه بیان کرد، دوباره گفت و باز آن شنیدندآوردند و می‌هایش را و آنان لام از کام برون نمی‌دادند، بعد فریاد زد موعظه

چیز بود، از زمینی که زیر پای آنان بود وها که صاحب همه‌از قدرتی گفت در دوردست ها، صاحبی که توان هر کار فقط در دستان او است، از اینکه‌صاحبی داشت در دوردست تر و والاترتواند محصولشان را دو برابر کند و یا همه را از بین ببرد، مدام از قدرتی بزرگ‌می ،گفت و آنان حالا از قدرت شنیده بودندمی

صدا نشده را چگونه به عذابی‌رنگ و هم‌ها قومی که با او هم‌گفت: در دوردست‌می گفت و از آسمان باران باریدن گرفت، باران آمد و سیل به پا شد،دردناک دچار کرده است، می انداختند و هیچ‌شنیدند، سر به پایین می‌ها را می‌دیدند و حرف‌طوفان شد و مردم آن فلات می کرد که قدرت این جهان باگفت و به آنان گوشزد می‌برای گفتن نداشتند، هر روز از قدرت می تمام جانداران درونش از آن او است و باید نماینده و راهبرش این قدرت را به دست گیرد و ،شنیدند و هیچ برای گفتن نداشتندهایی که می‌آن

ای صحبت کرد و آرام آرام مردمان ترسیدند، ازبازهم گفت، هر لحظه برایشان از چیز تازه چیز را به او تقدیم‌خواستند دنیایشان را تقدیم او کنند و با ترس همه‌ها، می‌قدرت در آسمان هایش قدرت آن قدرتِ‌شد، هر روز با گفته‌کردند و نماینده هر روز قدرتمندتر و قدرتمندتر می شد و مردمان فلات که‌تر می‌افزود و بزرگ‌کشید و بر قدرت خویش می‌آسمانی را به رخ می ،کم کم سر به تعظیم و سجود آوردند

،تر شود و بر تخت قدرت تکیه زنددر برابرش کرنش کردند و آرام ماندند تا او بزرگ

گاه پادشاه و قدرتی نداشت، حال پادشاهی به قدرت‌ها هیچ‌در فلاتی که در آن دوردست ،رسید و بر تخت شاهی نشست و تاج به سر گذاشت و شد صاحب همه

ها و مزارع زیر پای مردمان نبود که از آنِ قدرت ماورایی در آسمان وحال آن دشت ،اش بر زمین بودنماینده

کرد وکرد که چه در مزرعه بکارند و سر آخر محصولات را خودش انبار می‌پادشاه امر می ها کنند و مردمی که به اوامر او گردن‌داد تا بخورند و شکر نعمت آن‌ها جیره می‌بعد به آن ،نهادندمی

رفت وسپردند اما هر چه روزها پیش می‌ترسیدند و این اوامر را به گوش جان می‌نخست می کردند و برای‌آوردند و در برابرش سجود می‌دیدند بیشتر ایمان می‌ها موعظه و معجزات می‌آن ،آوردندعبادت دست به آسمان و سر بر خاک فرود می

کردند و در برابر جایگاه پادشاه از او تشکر وهایشان حمد و شکر می‌بعد از گرفتن جیره کرد، هر روز فرمانی‌کرد و آینده را برایشان ترسیم می‌کردند، پادشاه هم موعظه می‌قدردانی می آورد که چگونه کار کنند، چگونه زندگی کنند، چه بگویند، چگونه‌از آسمان برایشان هدیه می ها مجبور به پاسداشت آن‌آورد و آن‌ای از آسمان برایشان می‌عبادت کنند، هر روز دستور تازه ،بودند

خواهد که جهان‌هایش، از اینکه این قدرت والا می‌گفت، از خواسته‌پادشاه از قدرت والا می در برابرش به سجده بیفتد، باید همگان در برابر آن قدرت به خاک بیفتند و پرستشش کنند، باید گفت این قدرت یکتا این قوم‌همگان زیر یک بیرق و آن هم پرستیدن قدرت برتر در آیند و می گفت که‌ها می‌را برگزیده تا طریقت قدرت بزرگ را در جهان پیش ببرند و عملی سازند، به آن باید مسلح شوند، تیر و شمشیر به دست گیرند و جهان را به فرمان قدرت بزرگ در آورند، به گفت قدرت یکتا خواسته‌کرد که این وظیفه خطیر بر عهده و دوش شما است، می‌آنان اذعان می ها را نیز به راه و طریقت این قدرت بزرگ‌تا آنان به جنگ دیگر اقوام بروند و با شمشیر بران، آن ،در آورند

توانستند به‌فهمیدند و نمی‌ها که تا به حال کسی را نکشته بودند، اصلاً کشتن را نمی‌اما آن ،ی عمل بپوشانندهای قدرت یکتا و پادشاه بر زمین جامه‌فرمان

زد که شما باید برای این راه مقدس شمشیر به دست گیرید وشد و فریاد می‌پادشاه دیوانه می ،نافرمانان را گردن بزنید

آوردند، پادشاه‌ها که از این چیزها سر در نمی‌دانستند گردن زدن چیست، آن‌اما مردمان نمی زد، باهایش را به آنان بفهماند، دیوانه شده بود، مدام فریاد می‌هر چه فریاد زد نتوانست حرف رفت و مدام با خودریخت و به خلوتی می‌کرد، عرق می‌زد و تشنج می‌خودش حرف می :گفت‌می

اند،توانند بکشند، چگونه تا این حد از خون و کشتن دور مانده‌چگونه این مردمان نکشته می ،چگونه باید بیدارشان کرد

دنبال راه و طریقتی بود تا این مردمان را به راه جنگ بکشاند و بتواند قدرت یکتا را به پیش ،برد و جهان را یکپارچه و منظم کند

زد، حال آسمان بود که به صحبت‌کرد و حرف می‌کرد، فکر می‌هر روز با خود صحبت می دانست که به آسمان عروج کرده و یا کسی از آسمان به‌آمد شاید هم خودش، کسی نمی شنیدند، تشنج وفهمید، اما صداهای بلندش را همه می‌سمتش پایین آمده، بازهم کسی نمی انداخت‌درید و تاج به زمین می‌دیدند و گاه که لباس می‌های مدامش را همه به چشم می‌عرق پنداشتند پادشاه دیوانه شده است‌همه می

ها، ازها و سیل‌هایش، از باران‌ها، از عذاب‌ترسیدند، از قدرت بزرگ آسمان‌همه از او می دانستند ناراحتی و عقوبت سخت او،ترسیدند و می‌ها، از همه و همه می‌ها و رعد و برق‌طوفان ها را به خاک خواهد نشاند، در فلاتی کوچک و حقیرند و خویشتن را در این حقارت تسلیم‌آن دیدندشده می

کشاند تا راهی بجوید، سر آخر باوار خود را به هر سمتی می‌و پادشاهی که بازهم دیوانه ،آنکه کسی ندانست از کجا، اما طریقتی را شناخت

: از آسمان و قدرت یکتا را بازخواند، گفت‌به پیش و به میان مردمان فلات آمد، دستور تازه

قدرت بزرگ دستور داده تا شما از گوشت حیوانات تناول کنید، او فرموده است که ها بخورید وچهارپایان را برای شما و آسایشتان بر زمین قرار داده، شما باید از گوشت تن آن ،قدرت یکتا را شکر کنید

فهمیدندهای او هیچ نمی‌کردند، از گفته‌مردم هاج و واج به هم نگاه می

گفت شما برترید و بایدراند، می‌و پادشاه که مدام از بزرگی آنان و شأن والایشان سخن می از گوشت حیوانات بخورید و این برتری را به جهان و جهانیان ثابت کنید و مردمی که بازهم گفت و مدام‌افتاد، پادشاه می‌زد و رعشه به جان مردمان می‌فهمیدند و باز پادشاه فریاد می‌نمی شمرد و آنان که‌کرد و هر روز فواید خوردن گوشت حیوانات را برای مردمان باز می‌تکرار می ی عظیم را در شأن خویش و بزرگی قدرت یکتا درک‌آمدند و این فلسفه‌آرام آرام به خود می ،کردندمی

راند، گاه‌خواری به زبان می‌ای از فواید این گوشت‌زد و هر روز سخن تازه‌پادشاه فریاد می گفت که فرمانروای عالمیان حیوان راگفت که شجاعتتان صدها برابر خواهد شد و گاه می‌می ،برای دریدن شما و تناول شما خلق کرده است هر روز گفت و تکرار کرد

ای را برگزید تا حیوانات را شکار کنند و گوشتش‌چندی نگذشت که پادشاه از میانشان عده را میان مردم پخش کنند، پادشاه آدمیانی را انتخاب کرد تا مطابق دستوراتش حیواناتی را بکشند

ها را با طریقت‌و سر ببرند و نام قدرت یکتا را بر زبان آورند و از گوشتش به مردم بدهند و آن ی دنیا آشنا کنند و آداب صحیح خوردن و دریدن حیوانات را به مردمان آموزش دهند که‌تازه ،قدرت یکتا به پادشاه و پادشاه به آنان آموخته بود

کرد که چگونه به جنگل و در میان‌ها را با شکار آشنا می‌داد و آن‌پادشاه به مردم دستور می ها را بکشند و این دستورات را از جانب قدرت یکتا برای مردمان‌زیستگاه حیوانات بروند و آن ،شنیدندخواند و آنان می‌باز می

اش خوششان آمد،کم شروع به خوردن گوشت و جان حیوانات کردند و از طعم و مزه‌کم ها دستور داشتند، اجازه گرفته بودند که شکار کنند و حیوانات را به خاری بکشند، پیش‌آن ،رفتند، به خلوتگاه آنان پای گذاشتند و یکی یکی حیوانات را کشتند و به جانشان چیره شدند

خواست در روزی مشخص‌ها می‌زد و از آن‌بازهم قدرت عالم و نائبش بر زمین حرف می ها بیشتر راضی باشد و مردمی که این‌حیوانی در برابر قدرتش به زمین بزنند و بکشند تا او از آن ،کردنددستورات را عملی می

ای تدارک‌خوردند، گوشتی که پادشاه در گوشه‌ها گوشت حیوانات را می‌حال بیشتر آن ها را گرد آورده بود که حیوانات را بکشند ودیده بود، در محفلی دور از شهر جمعی از انسان ها و مردمان این‌خوردند و در کنارش انسان‌ها را میان مردم شهر پخش کنند، آنان می‌آن گوشت ها، اما به هرشان نه و تعداد اندکی از آن‌رفتند، هر چند که همه‌فلات خودشان نیز به شکار می دریدند و پادشاه این طریقت را کماکان‌رفتند و حیوانات را می‌روی جمعی از آنان به شکار می ،برداد و پیش می‌ادامه می

رساندند و گهگاه از شیرکردند و به هم کمک می‌ها زندگی می‌حیواناتی که در کنار انسان های کوچکی جای داد تاکردند در فضایی گرد آورد و بر لانه‌هایشان استفاده می‌و تخم هایشان را جمع کنند و وقتی آن حیوانات از شیر دادن و تخم‌شیرهایشان را بدوشند و تخم کردندفرستاد تا مردم فلاتی که آنجا کار می‌ها را به سلاخ خانه می‌ایستادند آن‌گذاشتن باز می ،ها را سر ببرند و گوشت تنشان را برای مردم دیگر بفرستندآن

هاتر از آن پادشاه بود آن‌های پیش‌حالا دیگر مردم فلات فقط یک کار نداشتند که آن زمین کردنددادند، برخی در دربار کار می‌کردند و محصول را به پادشاه تحویل می‌بر رویش کار می هاکردند و گوشتشان را به انسان‌بردند، برخی حیوانات را سلاخی می‌و اوامر پادشاه را پیش می هایی هم ساخته شده بود تا اوامر پادشاه و قدرت یکتا را برای مردم‌رساندند، حال دیگر خانه‌می بیشتر از پیش بازگو کند تا در روزهایی مشخص مردم حیواناتی را با خود ببرند و جلوی آن خانه

شناخت، هر کس‌و عبادتگاه قربانی کنند، این فلات حالا پر از نظم بود، هر کس کار خود را می ای داشت و همه، این نظم را مدیون درایت پادشاه و قدرت و بزرگیِ قدرت یکتاوظیفه ،دانستندمی

زد، حال دیگرآمد و در میان مردمان فلات حرف می‌پادشاه دیگر کمتر خودش به پیش می ها به مردم‌ها را از طریق همان خانه‌نمایندگانی از میان مردم داشت که خبرهای مهم و حرف ،اش را تکرار کردبرسانند و باز پادشاه به دستور قدرت بزرگ فرمان کهنه

خواهد همه تحت فرمان و سرپرستی او در جهان زندگی‌به مردم گفت: که قدرت یکتا می ها را به راه حق برساند و باید همه نااهلان وکنند و این قوم برگزیده شده تا به جنگ رود و آن ،نافرمانان را بکشند

دانستند کشتن چیست‌حال مردم می

دانستند چگونه باید کشت،افتادند و می گفت باید بکشند، به یاد کشتن حیوانات می‌وقتی می ها حیوانات راخانه‌هایی که در سلاخ کردند، آن‌هایی که قربانی می‌ها، آن‌البته که تعدادی از آن ها که گوشت‌هایی که در شکار جان حیوانات را گرفته بودند و تعداد کمی از آن‌کشند آن‌می .حیوانات را خورده و از خونشان نوشیده بودند

دانستندها، می‌زد غریبه نبود شنیدن این حرف‌حالا وقتی پادشاه از جنگ و کشتن حرف می ،شنیدندهای قدرت بزرگ را می‌چیست و دلیل و برهان پادشاه و حرف

های‌پادشاه توانست ارتشی ترتیب دهد و به پیش رود، با همان ارتش به جنگ رفت و فلات ،اطراف را به زانو در آورد

کشتند و غارت کردند و غنائم بسیاری به فلات خویش بازگرداندند، مردمان فلات شادمان از ثروت به دست آمده و قدرت افزون شده و پادشاه که باورها و دستورات قدرت یکتا را به آن ها نیز به طریقت زندگی پادشاه و قدرت یکتا ایمان آوردند وهای اطراف هم رساند و آن‌فلات آمد، هر روز تعداد بیشتری از فلات اطراف که‌ای برای پادشاه به دست می‌هر روز ظفرهای تازه آمدند و باورها و سخن قدرت یکتا دردفاع بودند زیر پرچم قدرت یکتا در می‌مردمانش بی ،رفت‌های اطراف به پیش می‌فلات

های اطراف که کوچک بودند تبدیل به شهر و کشوری شدند که مردمش‌حال دیگر فلات همه تحت اوامر قدرت بزرگ بودند، اما این پایان کار نبود، شهرها و کشورهای دیگری هم در دفاع و سلاح نبودند تا به این آسانی تسلیم پادشاه و قدرت‌ها بی‌جهان بودند که مانند این فلات

بزرگ شوند و ارتش پادشاه در برابر آنان بسیار کوچک بود، تعداد حضور یافته در آن را همان دادند و جماعت بیشتری حاضر به چنین کاری‌کنندگان و سلاخان تشکیل می‌شکارچیان و قربانی ها را به آن ارتش رساند اما بازهم تعدادشان کم‌نبود هر چند غنائم و ثروت به دست آمده خیلی ،بود

ها را به این راه بکشاند، مردمان فلات همان مردمان‌پادشاه به دنبال طریقتی تازه بود تا آن های جدیدی فرا گرفته بودند، دیگر آن قوم‌کردند آموزش‌دورترها نبودند، کارهای مختلفی می شد که کسی‌افتاد، می‌ای بینشان می‌به دور از جنگ و خون و کشتار نبودند، حال اتفاقات تازه دیگری را بکشد، سر ببرد، شکار کند و یا حتی قربانی کند، حال با هر هدفی و قدرت یکتا در کرد و پادشاه توسط‌گفت، شریعت و قانون بنا می‌برابر این کارها دستور داشت و حدود می داد و برای عبرت سایرین این‌کسانی که حال کارهایی جدید جسته بودند این آدمان را جزا می ،شدافتاد و هر دستوری که پادشاه داده بود بر آنان اعمال می‌جزا دادن در ملأعام اتفاق می

کرد که مجرمی را در برابرها نگاه می‌های قصر به یکی از میدان‌روزی پادشاه پشت شیشه زنند، خوب به نگاه جماعت چشم دوخته بود و هیجان را در وجود برخی از آنان‌مردم گردن می ها را در جهان پخش کند و تمام‌ای تازه بود تا بتواند این فرمان‌دید و به دنبال راه و شیوه‌می خواست، ارتشی بزرگ و عظیم‌ها ارتش می‌جهان را زیر یک بیرق و یک نام در آورد، او از آن های تحت امرش‌به وسعت تمام مردم فلات نه فقط همین فلات که تمام فلات

های جهان را به زانو در آورد، او جنگجویانی‌خواست تا تمام قدرت‌او ارتشی می خواست که همواره‌هایی را می‌خواست که از خون نهراسند و با کشتن خو گرفته باشند، او آن‌می ،ی جنگیدن و کشتن باشندآماده

ها بود که رو به آسمان تشنج کرد و عرق ریخت تا سر آخر پیش‌همه وجودش فکر به همین ها دستوری‌رفت و تمام سران و کارکنان و مریدان و هر که در اطرافش بود را جمع کرد و به آن ای داد تا با آن بناهایی عظیم در تمام‌های تحت امرش بروند، او نقشه‌تازه داد تا به سراسر فلات ها بسازند، جایی بنا شود که همه مردم شهر ببینند و صدایش را بشنوند، هرگاه از پنجره‌این فلات به بیرون نگاه کردند آن بنا در برابرشان باشد و هر جای فلات که گام برداشتند آن بنا بر نظرشان ،بیاید

کودکان هر موقع که به بیرون از خانه آمدند آن نگاره در برابرشان دیده شود و همه و همه های‌هر کجا که بودند آن را ببینند، او با این نقشه در دست تمام خدمتگزاران را به سراسر فلات .تحت امر خود فرستاد تا اوامرش را اطاعت کنند

مستخدمان پیش رفتند، هر کدام به فلاتی که مأمور بود فرستاده شد و در بهترین نقطه که شد مشغول به ساختن عمارت شد، دور تا دور مناره راترین مکان در هر فلات شناخته می‌مشرف های دیگر به‌هایی بزرگ کشیدند تا مردم از کار کردنشان آگاه نشوند و کارگران از فلات‌پرده ها همه و همه اوامر پادشاه بزرگ‌ها کار دستشان ندهد، این‌زبانی آن‌بردند تا هم‌ها می‌سایر فلات ،و قدرت یکتا بود

های تحت امر پادشاه کارگران مشغول ساختن بناهای عظیم و بلند شدند و هردر تمام فلات ،گفت‌ها چیزی می‌ی این مناره‌کدام از مردم درباره

دانستند که تا چندی بعد به زمین خواهدبعضی جایگاه قدرت بزرگ و عظیم بر زمین می آمد و این تخت با شکوه برای او است که بنشیند و ریاست کند اما کسی از دل این واقعیت ،مطمئن نبود

چندی طول کشید تا کارگران و مستخدمان دستورات پادشاه را عملی کنند، سر آخر در ،ی رونمایی بودهای تحت امر ساخته شد و آماده‌ی بناها در جای جای فلات‌روزی مشخص همه

پادشاه دوست داشت تا همه در روزی مشخص با نواختن شیپوری خاص توسط نوکران پادشاه رونمایی شود و بالاخره روز موعود فرا رسید

،ای بزرگ نمایان شدها کنار رفت و بناهای شیشه‌مستخدمان شیپور دمیدند و پرده

هایی یکسره وجود داشتند که دراندام با سرهایی تراشیده و لباس‌میانش مردانی درشت کردند و این جلادان‌ای حرکت می‌ای بزرگ بود و حیواناتی که در این بنای شیشه‌دستشان قداره زدند و سر از تن‌گرفتند و به زمین می‌سر تراشیده شده هر از چند گاهی یکی از حیوانات را می پاشیدریختند، گهگاه خون گردن حیوانات می‌کردند و خونشان را به زمین می‌حیوانات جدا می های دور از شهر نبود که حال جای‌ریخت، مردم فلات خاطرشان از کشتارگاه‌ها می‌و به شیشه های دیروز، مردمانی با آهن شمشیرخانه‌ای داده، هر روز در آن سلاح‌خود را به این بناهای شیشه ها رسیده و ازها به میدان فلات‌خانه‌دیدند و حال آن سلاح‌ساختند و سپر و زره تدارک می‌می ،ها را دیدشد این خون ریختن‌هر جا می

خواستند تا برایشان‌رفتند و از جلادان می‌مردمان برای گرفتن گوشت به میدان فلات می دیدند که چگونه این‌حیوانی سر ببرد و بعد گوشت را به خانه ببرند و بخورند، حال همه می ،شنیدندهای جلادان را می‌ی حیوانات و عربده‌هادرند، حال صدای ناله‌ها را می‌گوشت

ها رفتند وها سخت آزرده شدند و به خانه‌بودند مردمی که از همان اول با دیدن این صحنه

ها گذاشتند، بعضی دیوانه شدند و در فلات‌قدر ماندند تا بمیرند و برخی سر به بیابان و کوه‌آن های گوناگونی داشتندلخت و عور گام برداشتند و بسیاری دیگر که فرجام

به‌ها فروخته‌اند و روح و جان به آن‌پادشاه این مجانین خون دیده را به جرم اینکه از بیگانه ،میدان فلات و در برابر چشم همه گردن زد

دیدند که چگونه جلادآمدند و با چشم می‌هر روز مردم و کودکان همه و همه به فلات می بردند، کودکان‌دیدند و گاهی لذت می‌ها را می‌زند، هر روز این‌نام قدرت یکتا را فریاد می زدند،گشتند، در فلات حیوان آتش می‌سنان و حیوانات دیگر می‌دیدند و با چوب دنبال هم‌می ،بردندبریدند و از این کارها لذت می‌ها را می گوش آن

کرد و هیکل بزرگ و بازوان قوی او رابعضی با نگاه به جلاد او را الگو و اسوه می ،ستاییدمی

،شنیددیدند و هر کس که به خانه بود صدایش را می‌ها را به چشم می‌هر روز این

،صدای قدرت یکتا

شنیدند باز تصویر بریده شدن سر حیوانی رازدند و هر بار که می‌نام او را جلادان فریاد می ای بروند و مانندهای شیشه‌کردند، برخی دوست داشتند به میان آن قفس‌در ذهن ترسیم می ،الگوی خود شوند

.ترین تفریح مردم این فلات دیدن این کشتارها و شنیدن آن فریادها بودبزرگ

شدند تا جلادان‌ای جمع می‌ها در برخی روزهای خاص مردمان فلات به دور بنای شیشه‌شب خوردند و سر آخر رو به آسمان نام قدرت یکتاای به پا کنند، می‌ها بزم شبانه‌حیوانی بدرند و آن زدند، گاهی تلاقی صدای جلاد با مردمی که از سر شکر نام قدرت بزرگ رارا فریاد می شد که رعشه به تن برخی بیفتد، اما این صداهای توأمان آنان، شور و حرارت‌بردند باعث می‌می گرفتند و هر بار در برابر عظمت قدرت‌های بسیار می‌داد، جشن‌شان می‌های شبانه‌ای به بزم‌تازه زدند و بلند نامش را فریاد زده، خون حیوان را در برابربزرگ عالمیان، حیوانی به زمین می ی خویش‌پاشاندند و از این کرده‌های ساخته به دست پادشاه برای قدرت یکتا می‌محراب .زدندسرمست و شادمان فریاد می

ی معتمدان و پیش برندگان راه و طریقتش را فرا خواند تا در میادین شهراین بار پادشاه همه جا اعلام کنند که‌هایی که برای قربانی و راز و نیاز با قدرت یکتا ساخته شده بود همه‌در خانه پادشاه در پی تدارک ارتشی است که هر کس داخلش بیاید، جیره و مواجب درستی خواهد

،گرفت و از غنائم بیشمار هر چه طلب کند در اختیارش است

ها بگویید آن قدر ثروت و قدرت خواهند داشت که هیچ وقت نتوانندقدر به آنو خلاصه آن برد و مستخدمان گفت و زیر لب نام قدرت یکتا را می‌ها را می‌آن را به اتمام برسانند، پادشاه این رفتند از عظمت و شکوه پادشاه و قدرت یکتا به حیرت آمده فریاددر حالی که بیرون می .کردندزدند و از این قدرت بزرگ عالمیان برای داشتن چنین پادشاه با فضیلتی قدردانی می‌می

ها گفتند و به همه اعلام کردند، همه یکدل شدند،جارچیان پیش رفتند و به مردم تمام فلات خواندند، همه از هر جا و مکانی بیرون آمدند،صدا بودند، نام قدرت یکتا را می‌همه یک سلاخان، قربانی کنندگان، شکارچیان، کودکان زنان مردان، پیرها، جوانان و دیوانگان همه و تر و اجیرشدگان که به تیغ حق سپرده شده وهمه در میدان فلات بودند به جز آن دیوانگان پیش .کنندحال شاید در عذابی سخت و دردناک جان می

شان خون دیده بودند و با کشتن و کشتار خو گرفته‌حالا پادشاه ارتش داشت، حال همه ی کشتن بودند و از هیچ هراس نداشتند جز همان فریادهای گاه و بیگاه که از میان‌بودند، آماده .شنیدندای هر روز و هر جا می‌بناهای شیشه

چیز بود و نائبش‌ها که صاحب همه‌جز نامی بزرگ و مقتدر جز قدرتی بزرگ در دوردست فهماند و آنان جان بر کف آماده بودند تا قدرت را بازی دستورات را به مردم می‌بر زمین که همه .پس گیرند

ها آزموده به جنگ و کشتن و خون شده بودند، هر روز و روزی چندین بار این قتل وآن خوردند و قوی و قوی و وحشی ودیدند، از خون و گوشت می‌کشتن و خون و خون بازی را می ،شدندتر می‌وحشی

جنگد، در راه باز پس‌خوار ایمان داشت که به راه حق می‌حال این ارتش عظیم و خون خوار باخواهد این قدرت را به صاحبش بازگرداند، ارتش عظیم و خون‌گیری قدرت است، می ،ایمان و پر از آرزوی پادشاه و قدرت یکتا در پیش بود

کشتند و سر ازخوار بودند و می‌حال جهان میدان کارزار شد، پادشاه و سپاه عظیمش، خون گذراندند و هربردند، از زیر تیغ می‌تر از گذشته به کشور بعدی هجوم می‌تن دریده و سرمست شد،کرد به دستور پادشاه و قدرت یکتا سر از تنش جدا می‌ترین خطایی می‌کس که کوچک افتادند و در برابر قدرت‌ترسیدند و به خاک می‌دیدند و می‌خیلی از کشورها این قدرت را می کردند و ندیده و نشناخته اوامرش را اجراپادشاه و فراتر از آن قدرت یکتا طلب بخشش می ،کردندمی

چشم هم که شدهبعضی از شهرها و کشورها بدون جنگ به تسخیر در آمدند، اما برای زهره آورد تا تمام قدرت وها را به زانو در می‌کشت و آن‌خوار جمعی از مردمان را می‌باید سپاه خون ،بزرگی پادشاه را جهانیان به نظاره بنشینند

،زدپادشاه فریاد می

،ها قدرت آن است که قدرت را آفریده‌این

،ها همه قدرت سرور جهانیان است‌این

اید؟آیا هنوز هم به او ایمان نیاورده

،اندوامصیبتا بر مردمانی که هنوز ایمان نیاورده

های پادشاه به زانو در آمد و پادشاه با فرمان قدرت یکتابیشتر دنیا در برابر این قدرت و ظلم رفت تا تمام جهان را زیر یک بیرق و به فرمان‌های بسیاری هم گرفته بود پیش می‌که حالا نام ،کنندگان در آوردبدترین عقوبت

،ای عظیم در پیش داشت‌های قدرت یکتا بود که وعده‌این هم یکی از نام

ی قدرت یکتا درها عملی شد و پادشاه، سراسر جهان را به زیر سلطه‌سر آخر تمام آن وعده ها بودند، اوچیز به یگانگی رسید، تمام مردمان بنده و عبد و عبید او و پادشاه آسمان‌آورد و همه خواند و مردم همه و همه اوامر او را رعایت و به‌کرد و تمام فرامینش را پیش می‌قوانین وضع می رفت وخواستند به پیش می‌ها می‌گونه که آن‌چیز همان‌گرفتند، آری حال همه‌ی منت می‌دیده ،ی قدرت در اختیارشان بودهمه

الاجرا بودهر چیز که از آن دیرباز امر کرده برای همیشه و تا ابد لازم

،کردتمام قوانین و مقررات، همه و همه را پادشاه و قدرت یکتا مشخص می

خواست شد، همه گوش به فرمان او بودند،جهان یکپارچه آنچه که پادشاه و قدرت یکتا می هایی برای عبادت و قربانی در راه‌ای وجود داشت، محراب‌های شیشه‌در سراسر دنیا عمارت ها و در حال پیشرفت بود، در سراسر جهان مردمان قدرت یکتاچیز به فرمان آن‌قدرت یکتا، همه های عظیم وهای بیشمار قربانگاه‌افتادند، برایش بارگاه‌پرستیدند و در برابرش به خاک می‌را می ساختند و او مالک به جهان بود اما دنیا روی دیگر هم داشت و در طول سالیان‌بسیار و بسیار می ،چهره بر مردمان نشاند

های دسته جمعی وشد، هر روز خبر کشتن و تجاوز، قتل‌هر روز جرم و دیوانگی بیشتر می

ترسیدشنید و بیشتر می‌شنید، بیشتر می‌رسید و پادشاه بیشتر می‌های داخلی به گوش می‌جنگ

ها را به همان پستوها و به دردستور داد تا روی بناها را در سراسر دنیا بپوشانند و کشتارگاه
،ها برگرداننددوردست

به دستوراتش عمل کردند، هر چند بسیاری با این اوامر مخالف بودند اما هر چه که بود
ها به پستوها و دورترها رسید، اما مردم همان بودند، چیزی از اتفاقاتعملی شد، باز کشتارگاه
شان‌شد، حال یک جهان بود و عظمتی زیاد و مردمانی بیشمار که دیگر همه و همه‌کم نمی
داد و حاضر نبودند به‌خوار بودند و تنها غذایشان را گوشت و تن حیوانات تشکیل می‌گوشت
،چیز دیگر لب بزنند

شد که پادشاه گفته اگر کسی گوشت حیوان را نخورد از این باورهاها نقل می‌از زبان بعضی
الاجرا و بدین گونه بود که این‌افتد و مثل آن دیوانگان گذشته است و قتلش لازم‌به دور می
،رفت‌تر و قدرتمندتر پیش می‌باورها هر روز محکم

گفتند، فقط گوشت، یا اینکه‌گفتند، هر روز باید گوشت بخوری، بعضی می‌یک روز می
،گفتند کسی که گوشت نخورده خونش حلال است و باید سر بریده شودمی

ریخت این بارکرد و عرق می‌دانست چه بکند، باز تشنج می‌پادشاه مبهوت مانده بود، نمی
ها را از بین ببرند و به مردم بگویند که قدرت یکتا فرموده دیگر گوشت‌خانه‌فرمان داد تا سلاخ
،خندیدندزدند و مردم می‌نخورید و جارچیان هر روز جار می

گفتند و از گیاهان‌شدند و می‌اصلاً خاطرشان نبود دورترها همه دور هم جمع می
دانستند گیاه چیست؟خوردند، حالا نمی‌می

خوریم و این بازی و طنززند، ما گیاه نمی‌مگر انسان، اشرف مخلوقات هم لب به گیاه می
زدندخندیدند، برخی فریاد می‌ساختند و می‌ها لطیفه می‌ها شده بود، هر روز با این حرف‌آن
هایشان، حرف‌نخوردن گوشت جان و عمر ما را کم خواهد کرد و ما ضعیف خواهیم شد و همه
،کردندرا تصدیق می

زدها را به مردم گوش‌ها این حرف‌ها را شنیده بودند، همین جارچیان سال‌بسیار این حرف
خواری‌ها از فواید گوشت‌افتادند که چگونه به آن‌های پادشاه می‌کرده و اکنون به یاد حرف
افتاد تا دیده بودند خون بود و گوشت وای هم دورترها به خاطرشان نمی‌گفت، حتی ثانیه‌می
جان دریدن

هایشان تیز، مدام‌شد و دندان‌کردند، چشمانشان سرخ می‌طعم لذیذش را زیر لب مزه مزه می

و حیواناتی که کمتر و کمترها همین بود و احساسات همین‌در همه جای دنیا هر روز حرف ،شدندمی

خورد تا سر آخر تمام شد و هیچ حیوانی در جهان‌کرد و می‌توانست شکار می‌هر کس می باقی نماند

ی گوشت وهای تیز و فکرهایی در طعم و مزه‌شماری که با چشمان سرخ دندانو مردم بی کشیدند و به یاد طعم لذیذرفتند، بو می‌کشیدند و پیش می‌هایی به دریایی از خون بو می‌دل ساییدندگوشت دندان بر هم می

،و پادشاهی که در قصرش نشسته بود

،ناگهان صدایی شنید

،بیرون رفت

،شد، پرده از رویش کنار زده بودندای در برابرش بود، از همه جا دیده می‌بنای شیشه

ای‌حال مردمی در میانش بودند، قوی و قدرتمند با هیکلی بزرگ و سرهایی تراشیده، قداره زنند و با فریاد نام بزرگ قدرت یکتا را به لب‌در دست، انسانی کوچک و ضعیف را به زمین می روند وهایی تیز کرده پیش می‌برند و جماعتی با چشمانی خونین و دندان‌آورند و سرش را می‌می .کشنددرند، گوشتش را به دندان کشیده و خونش را سر می‌ی افتاده را می‌جنازه

کند یا شاید به‌خورد و سپس به هوا پرواز می‌یکی از مردم که هنوز دیوانه نشده به زمین می ،داند که کجاست‌اعماق زمین است، نمی

بیند، حتی‌اند یا او گوشت تنی را دریده است، فقط می‌داند که گوشت تنش را خورده‌نمی بیند که‌بیند، پادشاهی را می‌داند که باید دید و یا باید چشمان بست و خاموش بود، ولی می‌نمی ها را به دندان‌گیرد، استخوان‌خورد، به دندان می‌ها خورده و بازهم می‌ها و خون‌از گوشت هانوشد و قدرتی در فرا که در خانه‌ها آرام می‌مالد خون‌ها را به زبان می‌کشد، گوشت‌می ،کندزند و خون به زمینیان هدیه می‌اش را به درون خون می‌ریزند و آرام جامه‌برابرش خون می

کردن‌خورد و جماعتی که در حال تکه و پاره‌ای نشسته و باز خون می‌خودش آرام در گوشه خورند و خون‌درند و می‌داند، می‌اند، شاید حیوانی است، نمی‌یکدیگرند، شاید خودشان ،شوندتر می‌شوند، از طعم خون و لذت دیوانه و دیوانه‌تر می‌بینند و جریح‌ریزند، خون می‌می

ای، آن جلادان سرتراشیده میان آن، حال به زیرنگاهش بر دورتر است، آن بناهای شیشه

دهد،کنند و او فریاد نامی بزرگ را سر می‌دستانشان، انسان است یا حیوان، هر دو ناله می درد و دیوانه شده استبلعد و گوشتان را می‌ها را می‌های پاشیده شده بر روی شیشه‌خون

گذارد شاید یکی است، شاید هزارند، شاید تمام مردم جهانند که باسر به کوه و بیابان می گذارند که پادشاه زبان‌کنند و شاید نمی‌زنند و طغیان می‌کنند و فریاد می‌دیدنش خون گریه می شکنند، حیوان که نه‌کنند، شاید بناها را می‌زنند و صدایش را قطع می‌بچرخاند، شاید فریاد می ،ریزندکنند و شاید اشک می‌سازند و شرم می‌خویش را رها می

شاید آن اولین فرمان را که شنیدند اشک ریختند، شاید وقتی به حیوانات آرام و مهربان نگاه ها گریه‌ها را به آغوش گرفتند و اشک ریختند و ساعت‌کردند از مهرشان شرم کردند، آن ،کردند

شاید به یاد آن حیوان مهربان افتادند که چگونه از جانش گذشت تا او زنده بماند، شاید به ،ها و شاید به آغوش کشیدن خویشتن را به حیوانات دیدآغوش گرفتن

،ها، جان داشتن را دید و شرم کردها، به فکر بودن‌ها، آرام ماندن‌فرزندانشان، مواظبت

شاید خون گریه کرد، شاید از خود خجل شد، شاید جان بودن را فریاد زد و شاید فهمید که اند و او هم جان‌همه جان

شاید به جای این میلیاردها حیوان مرده، اشک ریخت و خون گریه کرد، شاید از انسان ،بودن، اشرف و خلیفه و امیر و پادشاه بودن استعفا داد

،شاید فریاد زد انسان نیستم

،شاید به فریاد، به غیرت، به وجود، به عقل، به وجدان

جان را دیگر نخورد و ندرید

نخورد از گوشت و جان حیوانات که نه فقط نخورد که نگذاشت بخورند

،به پا خواست و فریاد زد

حال کسی بود؟

ای بود، به‌خاطرش نیست یعنی ندید که کسی بود، آن دورترها، میان آن بنای شیشه ،ترهاتر و پس‌سرآخرش بود یا خیلی دورتر از آن جهان و در پیش

دید که چگونه همه فریاد زدند و وجدان شدند و جان شدند

دید جهان تغییر کرد، دید کسی جان ندرید، دید همه قاتل نشدند،

دید که در دوردست‌ها و در همین نزدیکی همه جان بودیم،

همه محترم بودیم،

همه باور داشتیم به قانون آزادی و محترم دانستیم جانِ جانداران را

برایش جنگیدیم و فریاد زدیم و سر آخر عملی شد هر آنچه که به آن ایمان داشتیم

همه جان بودیم،

جان محترم برای همه بود و این رؤیا نبود که واقعیتی در همین نزدیکی است.

فصل چهارم

بیچاره انسان

سراسر دشت بود و مرتع و خاک
درون سرزمینی سبز بس پاک
بلندای فروغ و آفتابش
مهی بر آسمان و خانه از خاک
تر سبزقریه بود سبز و بیش
یکی آن کلبه بودا پیش در وصف
میانش کودکان و آن پدر مار
همه شاد از تو مادر بود در بزم
ها پست‌شمار و تپه‌درختان بی
همه انبات گرد این زمین است
میان سبز و این خرم تو حیوان
ها کنار هم بر این است‌همه جان
به دور از شهر آری دور در دست
دهی باشد به آبادی و در وصف
یکی آن کلبه بود و بیشتر بود
دست‌ها کنار هم به یک‌همه جان
و انسان بود آن والای اشراف
به تاجی او مزین نیست انصاف
ها همه در پیش او بودو این جان

برای شاه شاهان بود پیداست

ها تاجی به سر تخت‌میان کلبه

ها برایش پیش در وصف‌همه جان

و او آن پادشاه و شاه تنفیذ

به قدرت او شده آن شاه در وصف

همه خاک سرا بر پیش خواند است

ها پیش راند است‌شده مالک به جان

و از این تاج او شاد است و دستان

شاهان پیش برد است‌به سوی شاه

که انسان جان و صاحب بر همه جان

شده مالک به دنیا خاک یزدان

در این سرسبزی آری صد چنین بود

چنین بودهزاری هر کس آری این

همه انسان به کلبه داشت در دور

ها بود او بودبه صاحب جان و جان

همه انبات و هر تن از گیاهان

هزاری سود و آخر کشت انسان

همه تن جان حیوان را ربود است

هر آنچه کار خواهد پیش انسان

ای بوددر این قریه بگفتم کلبه

پدر مادر و طفلان پیش تن رود

شک‌همه در نظم این دنیای بی

یکی طفلی که آری بیشتر بود

همه دنیای در خویش است بر جان

همه دنیا بگو شاد است از آن

به دنیای خودش در پیش تن جان

به دنیا او همه یک دیده حیسان

همه تن جان بدیده جان انسان

ها یکی بود است بر جان‌همه جان

خودش یک بود و حیوان یک همه جان

یکی انبات و اینان یک به یک جان

به قلب خانه او یک عشق فریاد

بدارد عشق کوچک در دلش یاد

یکی آن گربه با او شد یکی جان

خودش را او نسیم و گربه از باد

که هر دو یک تن و یک راه برپا

یکی از یک برون آمد به یک جاه

به نزدش او نشست و جان او دید

به جانش جان او را دید هرجا

نوازش کرد او نازش کشید است

به آغوشش رود او عشق دید است

ای زد پاسخ آن دوست‌و او را بوسه

به بارانِ همه بوسه کشید است

اگر او عشق داده صد به صدبار

به عشقش پاسخی او بیش دید است

اگر او مضطرب از حال یار است

مثال مادری یارش به کار است

کند با چشم هر بارنگاهش می

دارهزاری دیده او با دل نگه

همه تن از یکی راه و به یک جان

همه را کودکی در پیش دید است

خودش دردی به تن دارد پر از زخم

به خون آغشته او فریاد از خشم

پر از درد و به خود در پیچ و تاب است

حالی و او غرق خواب استهمه بی

و حیوان پیش رویش او نگهبان

به مادر او پدر بود است بر جان

بار دگر حیوان در این دردو یک

جهد رخسار او زردبه سختی می

بدیده او چگونه درد برد است

بدید افتاد در خود او چنین سخت

بفهمیده که جانش درد فهمید

به فهم خود به درد خویش ترسید

همه درد تنش در پیش یاد است

و درد گربه آن آینه راه است

به آغوشش کشد او جان حیوان

تر جان‌کند او پیش‌تلافی می

همه فهمی که ما صد بار گفتیم

به شعر و نثر آن را پیش بردیم

مثال جان خود آن کودک و دور

به فهمیدا کنار جان اگر بود

و روزی با همه دانستش پیش

کنار باقی انسان و بر کیش

که آیین خدا این راه داد است

ها به ما ارزان نشاندستهمه جان

ای دردنگاهش او گره با صحنه

همه درد است و زجر است و همه مرگ

یکی آن مرغ کوچک را زمین زد

پدر بود و به مادر زجر از دست

که دشنه دست دارد پیش راند است

بر آن زخم گلو و زخم در دست

نگاهش خون دست خویش دید است

تن زخمیِ خود را یاد او هست

همه جان و تنش پر درد از درد

همه جان تو حیوان درد خورد است

به آرامی بریده کودکی دور

همه دردان به زعم خویش برد است

تو و درد تنت را یاد او کرد

به زخم تن همه زخمت به دل هست

به یاد خویش او افتاده در کار

چگونه جان حیوان وای خورد است

به روی خویشتن با خنجری تیز

زبانش طعم جان ای وای خورد است

خودش دید و سر حیوان در آن دست

یکی آن مرغ بود و گربه خورد است

خودش را خون بدید و خون همه روی

به خون گربه مرغان نیش خورد است

دریده جان حیوان وای بد ذات

همه دندان دریدن گوشت خورد است

به روی صدهزاری لاشه اجساد

زِ طول عمر او جان گوشت خورد است

یکی آن دجله خونین و در پیش

کُشد او صدهزاری مرغ، صد میش

پسدر بودا به آبشخور و یا او

در آن سرچشمه او آن خویش کشت است

تر کشتو حالا آن یکی در پیش

نوشد دگر از جان و خون خوردو می

پدر در پیش بود و مرغ در دست

به جایش خشک مانده طفل از ترس

داند چه کس قاتل بر آن جاننمی

همه جان جهان را خویش خورد است

به اعماق و درون صد بار فریاد

سان به زشتی کرد بر بادچرا این

پر از صدها سؤال از دور دستان

زِ خالق خلق او از خویش ترسان

که جان را من نگیرم قاتلی چیست
نخواهم خون و جان ای وای این چیست
به خود عهدی در این تیره زمان داد
قسم بر جان حیوان این نشان داد
که تا روزی که جان بر تن همه جان
قسم او محترم بود است آن جان
لبم را آن دهان را من بریدم
اگر جان تو حیوان من دریدم
به خود لعنت اگر خونت نُشیدم
تن و جانت به خون ای وای دیدم
سان عهد کودک بود فرجام‌بدین
و او را سبزخواری کرد آلام
دگر بر سفره او جان را نخورد است
تن رنجور حیوان را نخورد است
نشد آن قاتل بدطینت و خار
به خاری جان حیوان را نخورد است
دگر راهی به پیشش بود بر جاه
نخورد و هیچ و او خونی نخورد است
نریزد خون زمین و خون زمین جوش
که جان را محترم او جان نخورد است
و این از آن نیاز و خلق در ذات
بد است و خوب راهی پیش برد است
پس از آن دیده اینسان آن پدر مار

چنین کارهمه کودک بدیده این
که او را دیده در جهل و جنون تار
همه تن آن اسیران کرده پربار
پر از صدها سخن ای وای از جهل
پر از صدها جنون و طنز بر درد
بدین سفره همه در پیش در روی
هزاری گفتن و آن آیت از دور
سر آخر هر کسی در راه خود بود
یکی در جهل و دیگر در جنون کور
در این خانه دو تن جان دیگری بود
یکی گاوی و دیگر کودکش نور
به نور دیده آری مادری دور
همه جان دو تن از یک نفر بود
به طول روزها آن دو به یک جان
به جان هم همه جان است حیران
خودش آن کودکش را پیش راند است
خودش جانش به جان خویش برد است
به بوسه صورتش را پاک از خاک
و کودک از نبودش سخت پر باک
همه دنیای آن دو در همین بود
به هم در پیش هم از آنِ هم بود
باراگر آن دو به دور از هم به یک
اگر اندک زمانی دور از کار

همه جان و دلش در ماتمی سرد

همه جان و جهانش مرگ در درد

و صبح و شب به چشم هم به نزدیک

یکی جان است و آری تن به تن ریگ

همه جان دو تن در یک خزان است

خوان استهمه دنیای آنان پیش

به عشق آتشینِ آن دو تن شاد

به مادر کودکی از عشق را یاد

ولیکن این جهان زشتی و آن است

ران استهمه قانون و قدرت پیش

که صاحب بر جهان بود است پیدا

کند او صاحبی راو صاحب می

ها یکی از دیگری پیشهمه جان

همه صاحب به جان دیگری بیش

ها او است فریادو صاحب بر نفس

از این زشتی جهان را داد بر باد

بدینسان صاحب آن گله افراست

هزاری گله در این خاک سرپا است

سر آخر صاحب آن گاو جان کیست

داند آری زشتی از چیستخدا می

به خانه آمده چندی است مهمان

یکی و بیشترها بود در آن

در این کلبه محقر آمده راه

ها تن نفر آمد بر این جاه‌به ده

به هم گفتند آری راه ما چیست

برای تن پذیرایی و ره نیست

که ما را نیست آری راه بر جاه

ای ارزانی ماه‌ندارد تحفه

ندارد او غذایی نیست در آن

ای در پیش مهمان‌برای سفره

نفر مرد و همین زن‌برای سی

ای ای وای ارزن‌ندارد سفره

به هم آنان نگاهی و در این راه

به جستار رهی بود است زان شاه

ات مهمان که پیش است‌حبیب خانه

و رهمان و نیش استُ‌خدا آن اَرهَم

بگفتارش هزاری گفت از آن

همه جاندار دنیا پیش رو خان

نگاه آن جماعت بر دلی دور

یکی جان و یکی دل بود از نور

خواهد آری آبرو راخدا می

حبیب خانه مهمان پیش در راه

و جمع چهارپایان نعمت او است

ی دوست‌یکی از نعمتش در خانه

حقیقت دارد این آری آن دو تن بود

یکی جان و یکی عشق و به جان بود

پدر بر پیش رفت و گاو را برد

یکی گوساله را در دورتر بود

همه جان دو تن در پیش هم بود

همه جان دو تن یک جان و تن بود

تقلای دل کودک که مادر

کجا بردند او را پیش داور

زِ دست آن نگهبان او به در برد

تر بردبه در برد و به راهش پیش

برفت و دید در آن دور دستان

یکی آن مرد بود و تیغ بر جان

دلش با هر تپش مادر کجا است

و تیغی را به دستان راهدار است

سر آخر دید او آن مادر خویش

برابر آن نفر او بود در پیش

و مادر را نشانده تیغ را خان

برد او مرگ از جان‌به گردن می

نگاهش تیره و تار است کودک

ببیند خون و در درد است اینک

به تیغ تیز مردی برده در او

سرش گردن بریده وای بر او

به خون در خویش دیده خون از او بود

و مادر گردنش از جان او بود

به خون آغشته جانش گاو گوسال

چکد از روی آن خال‌همه خون می

همه سر را بریدند طفل او دید

همه جانش به درد و مرگ لرزید

دوید و پیش رفت و راه را برد

ها مردبه سوی مادرش در بیشه

به نزدیک تن مادر رسید است

به یاد کودکی او را که دید است

تنش را از دل آن خون و خس شست

زبانش را به روی مادرش برد

به چشمانش نگاهی نیست در او

ندارد سر به جای و هیچ از او

نمانده گشتن او دنبال آن سر

به سر سودای بودن کرد پر پر

نگاهش را به چشمان دوخت پر اشک

ها رشک‌به اشک چشم مادر گریه

تر برددوباره صورتش را پیش

سر از تن مادرش را دید او مرد

نفس دیگر نباشد وای آن زخم

به زخمی چاک داده سر زِ تن رفت

به دورش آدمان او را به پس برد

تنش دور از تن مادر نفس مرد

و اینسان آدمان غوط از دل و جان

زمین بر دوش دارد پیش انسان

ای شادبرد در خانه‌تنش را می

خواهد از دادها غذا می‌که مهمان

هزاران داد فریاد است حیوان

درد بیچاره انسانو جان را می

ها هیچ حیرانبه خون و جان و تن

بدر آن خون و آن تن گوشت انسان

در آن محفل همه جان و نفس خورد

یکی را کشت و آن دیگر به خود مرد

به کشتن شاد در آن سوی میدان

ای آن خویشتن مردیکی گوساله

و گفتار همین خوردن از آن جان

به شادی از طعام و طعم حیوان

به بزم شاد این انسان چنین شد

چنان مهمان و مهمانی از این شد

زِ خون کشتن دریغا وای در خون

به بزمی جان انسان وای کین شد

ها را همه دیدو کودک دید این

همه کودک بدید و خویشتن زید

به زیر این همه دیوانگی زد

به فریادش جهان را پیش بر حد

چه گفتا او چنین گفتار انسان

خودش را در چنین راهی به کین زد

همه صبح و به شب از اشک فریاد

یکی آن کوچکین گاو است در باد

و دیگر در اتاقش در به خود بست

از این دنیا و انسان رخت این پست

به فردایش همه در خانه تن بود

همه انسان به دیدار خود از رود

ها و با جان‌همه با خون و با تن

به قعر چاهِ زشتی خویش انسان

به فردایش همیشه طفل در رو

بیامد بر مزار مادرش رود

در آن رود به خون آغشته جان داد

هزاری مرد و فردا جان نشان داد

همیشه او نشسته خویش بر جای

به پای مادرش خود را نشان داد

گونه که جان خویشتن مردهمان

گونه تن کودک همان بردهمان

به سر در پیش او سر را زمین زد

به تیغ آدمان خود را زمین زد

به سر در شکل مادر بود او پیش

به سرهای بریده خویشتن بیش

و انسان دید آن روزان حیوان

به روی آن زمین او مرد بر جان

تر بودبه دیدارش همیشه پیش

به دورانی دل گوساله سر بود

به چوب تر همو را کیش خواند است
درون آغلی آن را نشاندست
بدینسان خواست او را تا بدینسان
همه تن را فراموشی است برد است
ولیکن بازهم آن طفل در پیش
به روی جای پای مادر خویش
خودش انداخت در پیش و بر آن جان
زِ جانش سیر آری نیست انسان
همه روز و شبش در پیش جان بود
همه جانش برای مادرش بود
نخوردِ هیچ در این روزها آن
که هناق است این مردار انسان
به جایش روز و شب آن مرد تن خورد
همه جان و تن زخمی و جان برد
بکشت و بازهم کشتار دیگر
به خون آغشته جان را او به در برد
نگاه کودکی در پیش در رو
نگاهش را گره او زد بر آن رود
به رود خون نگاره دید مادر
برای خویشتن فریاد باور
به جای پای مادر روز و شب برد
نخوردِ هیچ از ره پیش تن برد
سر آخر با همان جسم و همان تن

همان سیما و سر بر زیر آن زن

دو چشمانش ببست و خویشتن برد

به سوی مادرش طفلی جوان مرد

به فرجام آمده زندار حیوان

دگر در بیشه ناشد هیچ از آن

فقط آن گربه و آن دخترش بود

تر بودخوار و آری پیش که سبزی

همه تن از نفرها دل به انسان

همه کودک پدر مادر در این خان

به دیداری نشسته پیش روبند

ی خود را بپیوندفضای خانه

که آمد در چنین روزی به دل آن

یکی آن سیل انسان بود مهمان

بیامد خانه را از آن خود کرد

بیامد داخل و فریاد و شد کرد

بیاید گفت شاید بایدش بود

هر آنچه خویشتن خواهد همان کرد

همه دیدند در آن بیش زان دید

که او مهمان و باید غوط تازید

پدر دیده که دیگر نیست تن جان

نمانده هیچ از جان نیست حیوان

نمانده هیچ آری در نهان نیست

نمانده آشکارا هیچ جان نیست

خدا خواند حبیب خویش مهمان

نباید آن دلش را کرد ترسان

ای باید به دادارو شاید نعره

برابر هر نفر آید به کردار

بگفتا بر دل مهمان خود مَرد

خواهی تو خوردن چیست آن رأیچه می

به ناگه سیل مهمان خاست از جا

بیامد پیش بر جان همه راه

تری از این نفس نیستکه بوی خوش

به خوردن جان و آری این هوس زیست

تر رفتبه پیش کودکانش پیش

به بوی جان آنان بیشتر رفت

بگفتا خون طلب دارم تن از جان

ها و آری تن به تن جانبدر تن

پدر آمد به پیش و گفت درویش

بگفتا خار بر پایت من آن میش

ولیکن دور این باد است از دین

همه دین خدا را پرسم از کین

بگفتا خون مگر با خون چه فرق است

بگفتا اشرف و آن خلق پست است

بگفتا شاه گفتار است با ما

که قربانی پدر کرده پسر را

چنین فتوا و شرعشبه دور از این

شکم بر ما چه داری بیش برگ است

همه دستان بلرزید و پدر گفت

منم قربانی و در پیشِ تن خفت

بگفتا گفتمت آن پور در راه

کند قربانیِ شاه‌پسر را می

پسر با ترس و آری آن پدر ترس

همه در ترس در پیش است آن ترس

ای بازبه روی جمع اینان دشنه

پدر را در برابر آن پسر درد

همه تن دیده این دیوانگی را

خواه‌بدیده جان دریدن خون و کین

هابدیده کشتن و خوردن به تن

بدیده سر بریدن خون به خون راه

بدیده گوشت را او کند از تن

ها را و ایزن‌بدیده خورده تن

بزن بر تیغ و برزن تیغ بر زن

زنش در پیش رویش کشت آن زن

به رویش خورد او آن گوشت را پای

به پای آن پسر دندان بیفکند

ها رابه دندان او کشیده دست

خورد از جان آن زن‌خودش هم می

کشد او جسم و جان رابه دندان می

به زیر لب بیامد طعم آن زن

زنش بود و خودش دارد در آن خون
به خون خود خودش را خورد آن زن
پر از جهل و دو صدها و جنون زید
در این کشتار خود او آسمان دید
های بسیاردرد جان‌که هر تن می
سر آخر خویشتن را خورده این هار
ها زیست در آن‌در این کابوس آن
سر آخر آن همه دیدار بر جان
ترها طفل از آن‌بگفتا پیش
که اینسان خویشتن را کشته این جان
همه تن خون به خون ای وای مجنون
همه بر کشتن و بر خویشتن خون
ها دریدندهمه جان از هم و تن
در این خون بارگی ای وای زیدند
به خون وحشی و دیوانگی راد
چنین شادخواری شود او این‌به خون
به خونِ او گرفت و خون نشاند است
زمین را او به خون تطهیر راند است
به کشتار نفس او پیش خواند است
در این کشتار او ما پیش راند است
زِ هر تن او بسازد دیوها بیش
همه در خون خود غرق است در پیش
همه جان جهان را مرگ داد است

خودش را پیش در فقدان فتاد است

به زعم کشتنش او کشتنی داد

سر آخر کشتن آری او نشان داد

که با کشتن به راهش بود در پیش

از این کشتن شد آری اوی بدکیش

گذر نارد جهان جز در همین راه

اگر کشتی بکش کشتن زِ تو شاد

خواری و در خون به خاری‌به خون می

کشی هر کس که داری‌به خاری می

ای راه‌به جان دیگری آن طعمه

همه جان و به کام آن تنی شاه

چنین در کام کابوس‌سر آخر این

شوی هی شاد و بر کوس‌به کشتن می

نوازی تا به آخر جان دریدن

ها به آخر خویش دیدن‌همه خون

ها از این وحش‌و برکنده همه جان

از این راه پر از زشتی از این فحش

دوباره سازمت از نوی بر جای

که پر مهر و پر از عشق است هر جای

به جان خویشتن هر تن شود راد

همه تن محترم بر جان خود پای

کسی از خون دیگر نیست طماع

همه طعم جهان از بودن رای

به راه آن همه آزاد دین است

به دور از آن همه زشتی و کین است

به قانونش همه آن محترم راد

ها به خوش آری در این استهمه جان

شود راه‌که آزادی میسر می

همه زشتی به دور و دور آن شاه

درباره جهان آرمانی

A MANIFESTO FOR UNIVERSAL FREEDOM

افکن آغاز شد: آیا انسان تنها معیارِ سنجشِ**جهان آرمانی** از یک پرسشِ ساده اما بن اند،حقیقت و عدالت است؟ در عصری که ساختارهای قدرت، مرزهای تفکر را محدود کرده این بستر پاسخی است برای بازتعریفِ همزیستی. در این فضا، آگاهی نه فقط یک ابزار، بلکه ای که برهای مذهبی و از سلطه‌های متحجر، از سرکوب‌خودِ مسیر است؛ مسیر عبور از نظام راندجسم و ذهنِ جانداران حکم می.

در گذر از تاریخ، انسان همواره خود را محورِ حقیقت دانسته است. اما جهان آرمانی، با ی تفکری‌بینی بر پایه‌کشبد. این جهان**پنداری**، این مرکزیت را به چالش می‌ی **جان**فلسفه داند. جان نه ابزار است، نه دارایی و نه‌شکل گرفته که موجودات زنده را فارغ از گونه، برابر می هاست‌تابعِ قدرت؛ بلکه جوهرِ زندگی است و آزادی، حقِ تمامی جان.

> محور دارد.محوری: استثمارِ جانداران و طبیعت، ریشه در ایدئولوژی انساننقدِ انسان ما به دنبال خروج از این مرکزیتِ کاذب هستیم.
> ی دیگری‌ای: عدالت زمانی معنا دارد که هیچ جانی تحت سلطه‌عدالتِ فراگونه ی خاصی نیست‌نباشد. حقِ زیستن، امتیازِ هیچ طبقه.

آغازگرِ این مسیر:

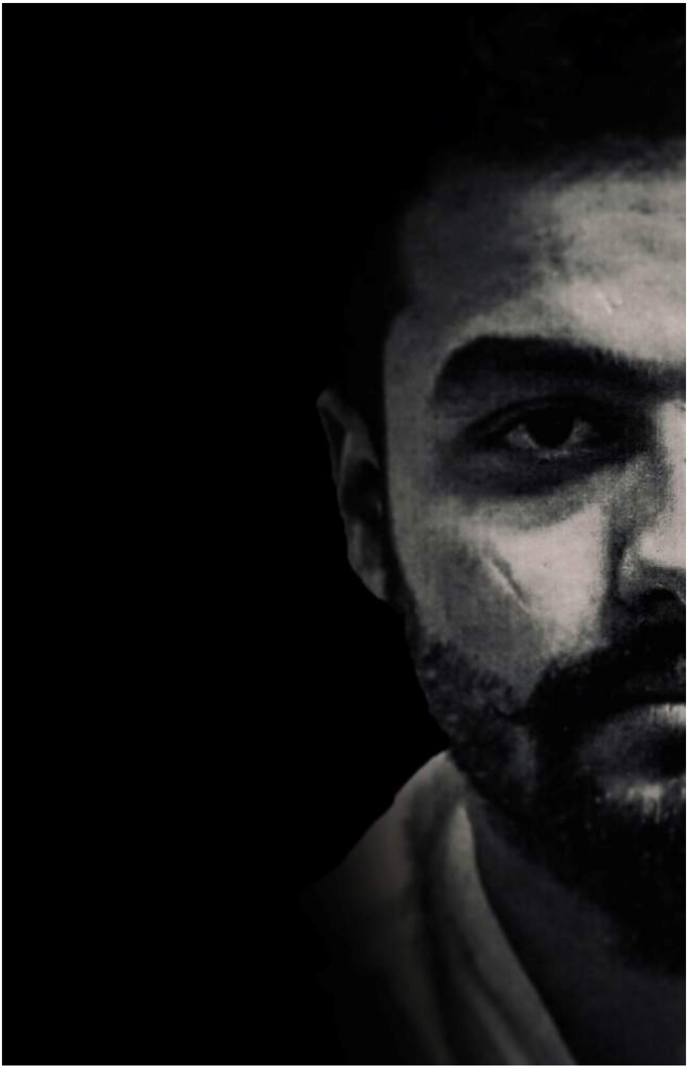
پنداری، برآیندِی جان‌ای، روایتی از یک زیستن است. جهان آرمانی و فلسفه‌هر اندیشه هایِ هستی در مسیرِ زندگیِ **نیما شهسواری** است؛ کسی‌ها تأمل، نوشتار و مواجهه با رنج‌سال ها را به ابزاری برای رهایی تبدیل کردکه با پخش آگاهی، واژه.

← روایتِ نیما شهسواری؛ از عصیان تا آگاهی

"Idealistic World begins with a fundamental question: Is human the sole measure of truth and justice? In an era where structures of power constrain thought, this platform is a manifesto to redefine coexistence, placing universal consciousness above all anthropocentric dominations."

نیما شهسواری؛ روایت یک بیداری

ARCHITECT OF THE JANGARA–ISM PARADIGM



گرایی»، نویسنده وگذار پارادایم فلسفی «جان**نیما شهسواری** (متولد ۱۳۶۸، مشهد)، بنیان

شاعری است که نگاشتن را از ۱۵ سالگی آغاز کرد. مسیر خلاقانه او به خلق بیش از ۵۰ جلد اثر های تحقیق، رمان، داستان و شعر انجامیده است. او در ۳۲ سالگی با اتخاذ تصمیمی‌در قالب اخلاقی و در مخالفت با غارت تن درختان و انحصار معرفت، تمامی آثار خود را به صورت دیجیتال در اختیار جامعه قرار دادرایگان و تمام.

> گرایی، باوری عمیق و رادیکال به اصالت، ارزش ذاتی و برابری بنیادین تمامی‌جان» ها، حیوانات و گیاهان□در ساحت گیتی است.دار□اعم از انسان‌موجودات جان «زیستن در آزادی، پیش از آنکه حق باشد، یک رزمِ مداوم است.

پنداری، «جان» نه امتیازِ انسان، بلکه جوهرِ مطلقِ حیات است که در نبضِ‌ی جان‌در فلسفه شدگی و نقدی انسان‌ست. نیما شهسواری با واسازی کارخانه‌یِ گیاه نیز جاری‌حیوان و ریشه الهیاتِ درندگی، رسالت وجودی خود را استقرار «قانون منع آزار» به عنوان یگانه اصل حاکم بر داندتمدنِ معنا می.

مکتب فکری:	گرایی‌پارادایم جان (Jangara-ism)
حجم آثار:	بیش از ۵۰ جلد کتاب و دیوان شعر
ایدئولوژی نشر:	دیجیتال، صیانت از درختان‌باز، تمام‌متن

***Nima Shahsavari** (b. 1989), the founder of the "Jangara-ism" philosophical paradigm, released his entire library of 50+ volumes for free, opposing the commercialization of thought and exploitation of trees. He defines life not as a human privilege, but as an interconnected network of equal conscious beings.*

بسترهای بیداری در جهان آرمانی

وگو جریان یابد. پادکست «**به نام جان**» باکند که در مسیر گفت‌تفکر تنها زمانی معنا پیدا می شده عبورهای تثبیت‌رویکردی بداهه و آزاد، تلاشی برای بیان تفکری است که از چارچوب .کند تا پلی میان اندیشه و شنونده باشدمی

مخزن کتابخانه آزاد آثار

تالار گفتمان دیالوگ و تبادل آگاهی

نام جان‌آرشیو پادکست به

های صوتی‌مخزن کتاب

هادیوان اشعار و سروده

های رسمی‌ها و پلتفرم‌شبکه

Spotify :اسپاتیفای | Castbox :باکس‌کست

Apple Podcasts :اپل پادکست

Internet Archive :بایگانی جامع دیجیتال

Goodreads Profile :شناسه کتابشناختی جهانی

YouTube :یوتیوب | Telegram :کانال تلگرام